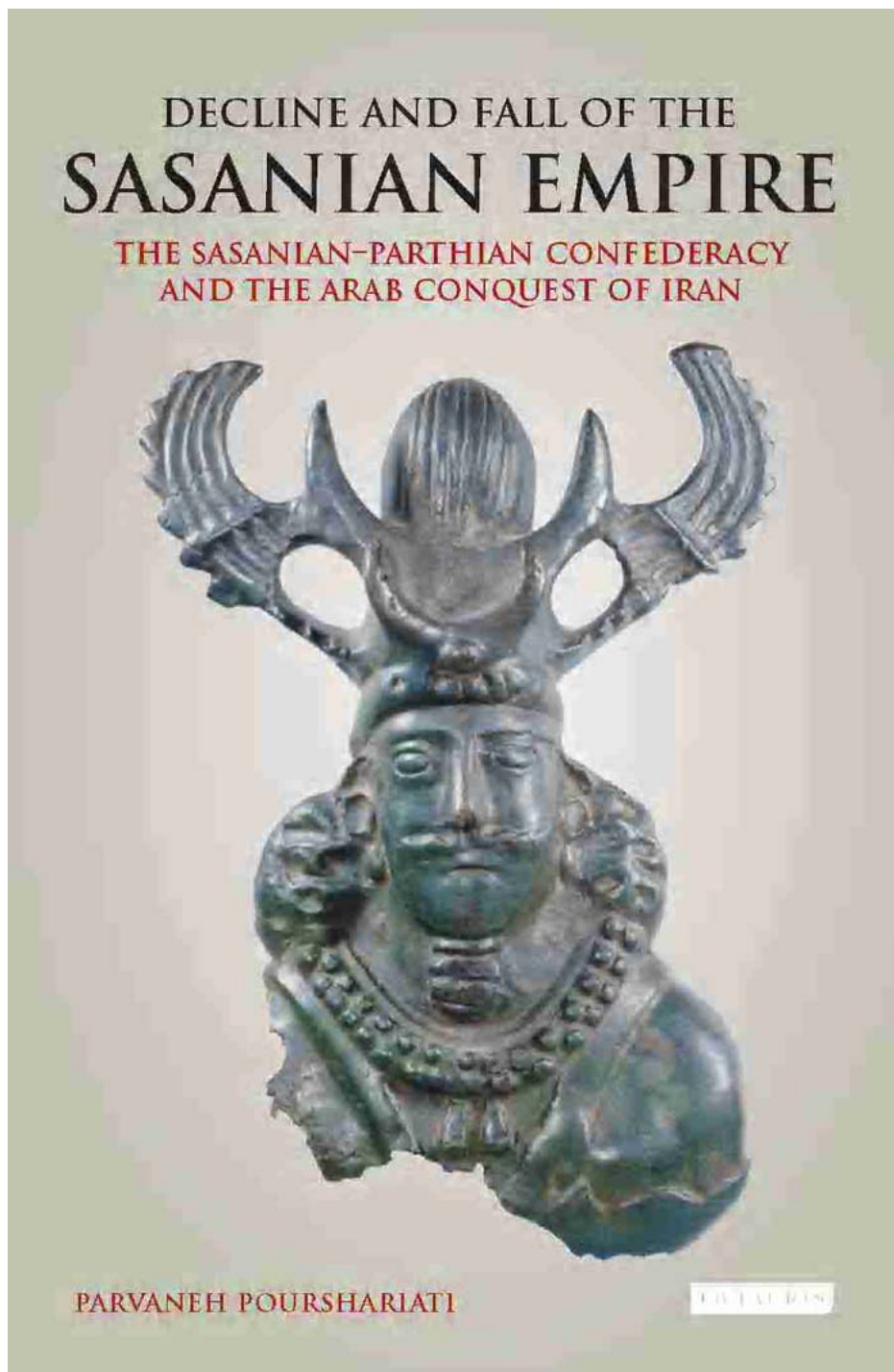


نشیب و فروپاشی فرمانروایی ساسانی



دکتر پروانه پورشریعتی
برگردان: خشایار رُخسانی

پهرست گنجیدگان

پهرست گنجیدگان.....	۲
نشیب و فروپاشی فرمانروایی ساسانی.....	۳
پیشگفتار: خشایار رُخسانی.....	۳
چکیده:.....	۳
سرآغاز:.....	۴
یادآوری.....	۹
پیشگفتار: پروانه پورشریعتی.....	۱۰
پرسش و انگیزه-ی نگارش این نَسک.....	۲۰
بُنمایه ها (منبع ها) و روش شناسی.....	۲۷
یادداشت ها:.....	۳۹

نشیب و فروپاشی فرمانروایی ساسانی

پیشگفتار: خشایار رُخسانی

چکیده:

تا زمانیکه شاهنشاهی ساسانی به شیوه-ی اَگیانی (غیر متمرکز) اداره میشد، این شیوه از کشور داری، که خودش را در یک پیمانگان، confederacy ساسانی- پارتی بازتاب داده بود، همانند ستون مَهرگان شاهنشاهی ساسانی کار میکرد، و سبب توانمندی رزمی، شکوفایی فرهنگی و ترازداری (اقتصادی) کشور ایران شده بود. ولی کوشش های نسنجیده-ی خُسر و پرویز در برچیدن ساختار اداره-ی کشور که به شیوه-ی اَگیانی (غیر متمرکز) بود، سبب ناخُرسندی خانواده های بزرگ پارتی، آشوب های درونی کشور و دامن زدن به یک زنجیره ای از رویدادهای ناگواری شد که پیامد آنها ناتوانی ارتش ساسانی و شکست های پی در پی آن گشت، نخست در برابر ارتش بیزانس و سپس در برابر سپاهیان عرب؛ و این واپسین شکست از عرب ها شَوَه (سبب) اشغال ایران برای چهارده سده و پیامدهای شوم آن شد که تا به امروز بر سرنوشت مردم ایران سایه افکنده است و حکومت اشغالگر اسلامی، نمونه-ی آشکار این شکست است. برای پایان دان به این نکبت ۱۴۰۰ ساله، ایرانیان هیچ چاره ای ندارند، بجز سهیم کردن همه-ی تیره های ایرانی در قدرت از راه برپایی دوباره-ی پیمانگان، confederacy، میان همه-ی تیره های ایرانی.

سرآغاز:

با همه-ی وهاک (اهمیتی) که رویدادهای سال های پایانی شاهنشاهی ساسانی در تاریخ چهارده سده-ی پیشین ایران داشته اند، شوربختانه تاکنون پژوهشگران ایرانی، بسیار اندک در این زمینه پژوهش کرده اند و این دوران همچنان در پشت گرد و غبار تاریخ پنهان مانده است. همانگونه که میدانیم عرب های تازی با بهانه کردن گسترش دین اسلام ولی با هدف دستیافتن بر خاک زرخیز ایرانزمین و به بردگی بردن مردم آزاده-ی این کشور و سروری بر آنها، در میانه-ی سده-ی هفتم ترسایی به کشور ایران یورش آوردند. فرمانروایی نیرومند ساسانی در چندین جنگ از سپاهیان عرب شکست خورد که سرانجام این شکست ها فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، ازهم پاشیده شدن شهرگیری (تمدن) شکوهمند ایرانی، واپسماندن ایران از کاروان شهرگیری (تمدن) و بدتر از همه اشغال کشور ایران بود که تا امروز هم ادامه دارد و حکومت اشغالگر اسلامی، نمونه-ی آشکار این شکست بدشگون است.

یکی از نخستین بنیایه های فن رزمآوری این است که کشور شکست خورده پس از جنگ، به جستجو درباره-ی شوندهای (علت های) شکست میپردازد، تا با یافتن آن ها از بازکرد شکست در جنگ های آینده پیشگیری کند؛ اکنون پرسشی که باید ذهن هر ایرانی میهن دوست را به خود سرگرم کند این است که: آیا پس از سپری شدن چهارده سده از شکست های تلخ ارتش ایران در جنگ های کادوسی (قادسیه)، جولای، نهانند... ما ایرانیان به فرنود (دلیل) راستین این شکست ها در برابر سپاهیان عرب پی برده ایم؟ شوربختانه پاسخ منفی است؛ فرنود (دلیل) گرانی که میتوان برای این کاستی آورد، بریدن بخش بزرگی از ایرانیان با فرهنگ و گذشته-ی کشورشان و بیگانه شدن آنها با تاریخ ایران باستان و بویژه رویدادهای راستین در پایان دوران شاهنشاهی ساسانی میباشد.

و از سویی دیگر به شوندهای (علت های) گوناگونی که از بردباری این پیشگفتار فراتر میرود، آنچه که ما تا به امروز به نام تاریخ ایران باستان

میشناسیم، در حالت خوشباورانه گردایه ای (مجموعه ای) از گزارش های نادرست و پیشداوری هایی هستند که یا بدست کارگزارانِ دربار خلیفه های عرب در آغاز اسلام و به سود آنها نگاشته شده اند و یا پژوهشگران باختر؛ و روشن است که به شَوَدِ (علت) دُشمنی کشورگشایان عرب با ایرانیان و همدلی و گرایش مینویی (معنوی) پژوهشگرانِ باختر به بیزانس و رُم باستان، بیگانگی آنها با آیین و فرهنگ ایرانیان باستان و بی پروایی شان (بیتفاوتی شان) به سرنوشت مردم ایران، نمیتوان از خاورشناسان نگارش رویدادها و تاریخ راستین ایران را در واپسین دوران ساسانی چشم داشت. انجام این کار گران خویشکاری (وظیفه-ی) ایرانیان میهن دوست است که شوربختانه تا کنون در این میدانِ پژوهشی، کم کاری فراوانی شده است. از اینرو، خاورشناسان که تا به امروز «ریش و قیچی تاریخ ایران را در دست داشته اند» در هنگام نگارش رویدادهای واپسین دوران ساسانی به همه-ی نهاده ها (موضوع ها) پرداخته اند- از «ستمگری موبدان زرتشتی به مردم ایران» گرفته تا «ناخُرسندی مردم از ساختار پشکانی (طبقاتی) کشور» و «بیداد دربار ساسانی به مردم»...- بجز به شَوَدِ (به علت) راستین آن، که شَوَه-ی (سبب) شکست ارتش نیرومند ساسانی از دست سپاهیانِ اسلام، فرپاشی دودمان ساسانی و اشغال ایران برای چهارده سده شده است.

خوشبختانه به تازگی یکی از گذشتہنگاران ایرانی به نام بانو دکتر پروانه-ی پورشریعتی کامگار شده اند (موفق شده اند) در پی پژوهش های ارزنده ای که در نَسکِ (کتاب) خود با نام «نشیب و فروپاشی فرمانروایی ساسانی» گردآوری کرده اند، به راز این شکست پی ببرند؛ چنین کار انجام گرفته شده از سوی بانو پورشریعتی در پی چهارده سده-ی گذشته در تاریخ و فرهنگ ایران کاری بیمانند است. و ارزش کار او به اندازه ای است که هم اکنون نَسکِ (کتاب) او بِنمایه و سرچشمه ای برای پژوهش های سپسین در دانشگاه های بزرگ جهان گشته است. این پژوهش ها از راه سنجش بازگفت ها (روایت ها)، دانش دانگ شناسی (سکه شناسی)، مَهر و موم شناسی، بررسی در رفتار و زندگی

خودویژه-ی (شخصی) نامداران تاریخ ایران، prosopography، و از راه بررسی شاهنامه، خداینامه و داستان های انبوهی که از دوران ساسانیان با بُنمایه های (منبع های) گوناگون بجای مانده اند، انجام گرفته اند. بانو پروانه-ی پورشریعتی به واژگونه-ی دیگر پژوهشگران نامدار باختر همانند کریستنسن، Christensen، که بر اداره-ی ساختار کشورداری ساسانیان به شیوه-ی کُیانی (مرکزی) پافشاری میکنند، بر این باورند که: ساختار سیاسی و دیوانی ساسانی برپایه-ی پیمانگان، confederacy، ساسانی- پارتی اداره میشده است و این شیوه-ی کشورداری که در همگی دوران شاهنشاهی ساسانی پابرجا بوده است، ستونِ مُهرگانِ شاهنشاهی ساسانی را میساخته است؛ و سازه هایی (عامل هایی) که به فروپاشی این پیمانگان، confederacy، دامن زده اند، شوه-ی (علت) بُنیادینِ در ناتوان شدن شاهنشاهی نیرومند ساسانی بوده اند که در آن دوران برای سروری بر جهان خیز برداشته بوده است؛ و سرانجام، از هم پاشیده شدن پیمانگانِ ساسانی- پارتی سبب شکست های پی در پی کشور ایران گشت، نُخست در جنگ در برابر ارتش بیزانس و سپس در برابر عرب های مسلمان.

با آنکه با مرگ اردوان پنجم، واپسین پادشاه اشکانی، دودمان های پارتی اشکانی برافتادند و ساسانیان بر کشور ایران چیره گشتند، ولی خانواده های بزرگ اشکانی از نگاه سیاسی ایران رانده نشدند؛ آنها در سرزمین های پارتی خراسان و آذربایجان فرماندار ماندند، و در نگهداری از آیین و دین مهرپرستی که در این سرزمین ها چیره بود، کوشیدند؛ این دودمان های بزرگ پارتی با مُهر و موم ویژه-ی فرمانداری خودشان در یک پیمانگان، confederacy، ساسانی - پارتی در سراسر دوران ساسانی در اداره-ی کشور سهم داشته اند و ستونِ مُهرگانِ شاهنشاهی ساسانی را میساختند. ولی کوشش های خسروپرویز در پایانِ دوران ساسانی برای برچیدن این پیمانگان، confederacy، به ناخرسندی خانواده های بزرگ پارتی در خراسان و

آذربایجان دامن زد؛ اینگونه فرنامش‌های (اقدام‌های) نسنجیده از سوی خسرو پرویز آشوب‌هایی را در میان خانواده‌های پارتی به‌مراه داشت که به شوه‌ی (سبب) ناتوان شدن نیروی رزمی کشور و سرانجام شکست ارتش ساسانی از ارتش بیزانس گشت. درواگنش به فروپاشی پیمانگان، confederacy، ساسانی-پارتی بود که دودمان‌های بزرگ پارتی از پشتیبانی از یزدگرد سوم واپسین پادشاه ساسانی خودداری کردند، و او را در نبرد با تازیان عرب تنها گذاشتند؛ با باور به دروغ عرب‌ها که میداویدند (ادعا میکردند) که تنها هدف آنها گذر از خاک ایران برای دستیافتن به نیسنگ‌های (منطقه‌های) بازرگانی فرارود (ماورالنهر) است، این خانواده‌های بزرگ پارتی با عرب‌های تازی آشتینامه دستنیدند (امضا کردند). و برپایه‌ی این پیمانامه در برابر تازش عرب‌های تازی به نیسنگ‌های (منطقه‌های) زیر فرمان پارس‌ها هیچ واگنشی نشان ندادند.

پُرسش بُنیادینی که هم‌اکنون هر ایرانی میهن‌دوست باید از خودش بکند این است که: اگر شاهنشاهی ساسانی در سراسر تاریخ شکوهمندش، نیرومندی رزمی و شکوه فرهنگی و ترازداریش (اقتصادیش) را وام‌دار ساختار دیوانی - سیاسی اَگیانی (غیرمتمرکز) بوده است که در پیمانگان، confederacy، ساسانی-پارتی بازتاب پیدا کرده بود، و از سویی دیگر شکست رزمی ایران در برابر بیزانس و در پی آن فروپاشی و شکست فرجامین ایران در برابر سپاهیان عرب که تا به امروز هنایش‌های (تأثیرهای) ناگوار آن در هیکل بدشگون حکومت اشغالگر اسلامی بر سرنوشت مردم ایران سایه انداخته است، همه از پیامدهای از هم‌پاشیده شدن این پیمانگان ساسانی-پارتی هستند، چرا نباید برای پایان دادن به پیامدهای این شکست تلخ و چهارده سده اشغال ایران، این پیمانگان، confederacy، میان تیره‌های ایرانی دوباره برپا گردد؟

دیگر اینکه، اندیشه‌ی اداره‌ی ایران با یک ساختار سیاسی اَگیانی (غیر متمرکز) نباید انگیزه‌ای برای نگرانی ایرانیان میهن‌دوست از ترس از ویناستاری (فتنه‌ی) جدایی خواهان شود، زیرا با فروپاشی روسیه-ی شوروی

بسیاری از کشورهای نیمروز (جنوب) روسیه در پیرامون دریای مازندران که در پی دو شکست قاجارها از روس ها و برپایه-ی پیماننامه های گلستان و ترکمنچای از پیکر ایران جدا شده بودند، همچون تاجیکستان و ازبکستان... از بهر برخورداری از فرهنگی انباز (مشترک) با مردم ایران، دلبستگی فراوانی برای نزدیک شدن به ایران نشان دادند. ولی شوربختانه از آنجا که در کشور ایران بجای یک حکومت میهنی هم اکنون یک حکومت اشغالگر و بنیادگرای دینی فرمانروایی میکند، حکومت اسلامی بجای پیشوازی از این کشورها با ارزش های فرهنگ ایرانی، همه-ی آنها را با ترس از گسترش بنیادگرایی اسلامی در کشورشان از ایران گریزان ساخت.

با پُشتگرمی به این نمونه آوری من بیگمان هستم که با آرنگ (شعار) ایران برای همه-ی ایرانیان و دادن سهم در قدرت سیاسی به همه-ی تیره های ایرانی و رفتن به سوی اداره-ی ایران با یک ساختار آگینانی (غیر متمرکز)، هیچ راهبندی نخواهد توانست از سرنگونی حکومت اشغالگر و انیرانی آخوندی بدست تیره های همبسته-ی ایرانی و بازگشت کشورهای نیمروز (جنوب) روسیه به مام میهن پیشگیری کند. پس از سرنگونی این حکومت اشغالگر انیرانی و روی کار آمدن یک حکومت میهنی و آزاده، همگی جمهوریهای نیمروزی (جنوبی) روسیه همانند ارمنستان و گرجستان که در دوران ساسانیان بخشی از خاک ایران بوده اند، و خراسان خاوری (افغانستان) که ۱۵۹ سال پیش با دسیسه-ی انگلستان و فتوای آیت الله های میهنفروش از ایران جدا شد، دوباره با پیوندی مینویی (معنوی) به آغوش مام میهن بازخواهند گشت. و جدایی خواهان در این میان تنها بسان اندکی چوب پنبه های سرگردان در خیزاب های آسیم (موج های عظیم) دریابار (اقیانوس) فرهنگ ایرانی ناپدید خواهند شد. پس از سرنگونی حکومت اسلامی میتوان با الگو گرفتن از «بازار مشترک اروپا» همگی مرزها را میان ایران و جمهوری های نیمروزی (جنوبی) روسیه گشود و این کشورها با همکاری های رو با روی

(متقابل) رزمی، فرهنگی ترازداری (اقتصادی) خواهند توانست بزرگترین و نیرومندترین بازار ترازداری جهانی را در سایه-ی فرهنگ ایرانی برپا سازند.
ایدون باد

شنبه، ۱۵ مرداد، کیوان شید، ۳۷۴۹ دین بهی

یادآوری

همراه این یادداشت پیوند نسخه الکترونیکی این نسکِ ارزنده را برای بارگیری در دسترس ایرانیان میهندوست میگذارم. ولی برای پُشتیبانی و سپاسگزاری از کار ارزشمند بانو پروانه پورشریعتی، به ایرانیان میهندوست پیشنهاد میکنم که نسک کاغذی آنرا جدگانه فراهم آورند و خواندن این نسک را به دیگر هم میهنان پیشنهاد بدهند. با امید به اینکه این کار آسیم (عظیم) بانو پورشریعتی الگویی برای پژوهشگران جوان ایران گردد تا راه او را دنبال کنند.

http://www.4shared.com/get/IR-OKGHd/Decline_and_Fall_of_the_Sasani.html

پیشگفتار: پروانه پورشریعی

تاریخ ایران باستان، در آغاز سده‌ی میانه (۷۵۰-۵۰۰ ترسایبی) یکی از میدان‌های پژوهشی است، که در واپسین سال‌ها کمتر بررسی شده است. باآنکه برخی از مهندترین (مهم‌ترین) فرایندهای هنجمنی (اجتمایی) و سیاسی که در این دوران پیش آمده اند و هادجسن، Hodgson، آنرا نيسنگ (منطقه‌ی) فرهنگِ نیل به آمودریا [جیحون]، [Nile to Oxus] مینامد، راسته (مستقیم) با تاریخ ایران بهم پیچیده شده اند. واپسین جنگِ باستانی (۶۲۸-۶۰۳ ترسایبی) که میان دو فرمانروایی بزرگ بیزانس، Byzantines، (۱۴۵۳-۳۳۰ ترسایبی) [۱] و ساسانیان (۶۵۱-۲۲۴ ترسایبی) در خاورمیانه روی داد، نزدیک بود که نقشه‌ی جهانِ باستان را بگونه‌ی بُنیادین دگرگون سازد. در این دوران برای کمابیش دو دهه، شاهنشاهی ساسانی در بازگرداندن مرزهای کشور به دوران اوگ (اوج) شکوفایی هخامنشیان (۳۳۰-۵۵۹ پیش از زایش مسیح) در لشکرکشی‌هایش در برابر بیزانس، Byzantines، پیروز و کامگار بود. همانگونه که گزارش سبوس، Sebeos، گواهی میدهد، هنگامیکه در سال ۶۱۵ ایرانیان به شهر چلاسِدون، Chalcedon، رسیدند [۲]، فرمانروای بیزانس هراکلیوس، Heraclius، (۶۴۱-۶۱۰) نزدیک بود که آمادگیش را برای دستنشاندهی به شاهنشاهی ساسانی بیان دارد [۳]. هنگامیکه در سال ۶۲۲ یک گروه دینی سیاسی و ناشناخته فرَوايش (مهاجرت) خودش را از مکه به مدینه آغازید،- یک فرَوايشی (مهاجرتی) که در دهه‌های سپسین از آن به نام چرخشگاه تاریخ برای پیدایش دین اسلام نام می‌برند- شاهنشاهی ساسانی برای چیرگی بر جهان خیز برداشته بود.

با اینهمه، بگونه‌ی نابیوسان (غیرمنتظره)، سرنوشت چرخ زد و برگ دیگری را نشان داد. زیرا در پی آنچه که شگفت‌انگیزترین بدیاریِ سرنوشت در گزارش‌های جنگی از آن یاد میشود، پس از شکستِ فرجامینِ ساسانیان در واپسین و مهندترین سال‌های جنگ با بیزانس (۶۲۸-۶۲۱ ترسایبی)- که خودش یک پُرسش بی اندازه شگفت‌انگیزی است- یک جنبش سیاسی هنجمنی

(اجتمایی) که در جهان باستان بی مانند بود آغاز شد: کشورگشایی عرب ها در خاورمیانه. درهالیکه آن آسیبی که رویدادهای سال های ۶۴۰ به بیزانس زده است، ویچارش پذیر نیستند (قابل تشخیص نیستند)، برآمدهای آن برای ساسانیان بیشتر سهمگین بوده است. زیرا با مرگ واپسین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم (۶۵۱-۶۳۲)، که زیر هُنایش (تأثیر) فروگیری (اشغال) ایران بدست عرب ها روی داد، فرمانروایی ایرانیان بر بخش گرانی (مهمی) از خاورمیانه پس از گذشت بیش از هزار سال به پایان رسید.

فرمانروایی ساسانی سرنگون و در دهان سپاهیان عرب لمباندۀ شد (بلعیده شد). چه رویدادی پیش آمده بود؟ چرا یک فرمانروایی که در سال ۶۲۰ برای چیرگی بر جهان خیز برداشته بود، و جنگ هایش را با بیزانس نیرومند، با کامیبابی به پیش میبرد، از مردمی یکسر شکست خورد که تا آن زمان زیر سروری شان میزیسته اند، از سپاهیان عرب؟ این نَسک (کتاب) کوششی برای انداختن پرتویی بر تاریکی های این دوره-ی بسیار مهم در تاریخ ایران و خاورمیانه است؛ همچنین این نَسک میخواهد با رویکرد به پویایی درونی (internal dynamics) تاریخ ساسانیان، کامیبابی عرب ها را در فروگرفتن ایران در آغاز سده-ی هفتم ترسایی و همچنین شکست پیشین ساسانیان بدست بیزانس ها را روشن کند. گمان ما از پویایی درونی (internal dynamics) تاریخ ساسانیان، به هر روی، دربرگیرنده-ی یک ارزیابی تازه از این تاریخ است که از باورهای تاریخی و پذیرفته شده-ی کنونی به دور میباشد، زیرا این نوشته میخواهد دیدگاه کریستنسن، Christensen، درباره-ی روش کشورداری ساسانیان را به چالش بکشد، که میپنداشت شاهنشاهی ساسانی به روش گیانی (مرکزی) اداره میشده است، دیدگاهی که هتا از سال ۱۹۳۰، هنگامیکه کریستنسن، Christensen، نَسک خود را با نام «L'Iran sous les Sassanides» بیرون داد، الگویی برای نمونه برداری در میان پژوهشگران شده است [۴]. یک پُرسش بسیار گران (مهم) و فراگیر در این نَسکی (کتابی) که در دسترس است، پرداختن به کوشش های جدا از هم و

ناکام برخی از بزرگان ساسانی برای اداره-ی کشور به روش فرمانروایی گیانی (مرکزی) است، با آنکه پادشاهان ساسانی، شاهنشاهی‌شان را به روش دودمانی (dynastic system) و اگیانی (غیر متمرکز) اداره میکردند، که پیمانگان، confederacy، ساسانی-پارتی ستون مهربان آنرا میساخته است [۵].

دیدگاهی که در این نسک (کتاب) نمایندگی میشود، برآمدی است از پژوهش های بنیادین؛ در این راستا هر ازگاهی انبوهی از بنمایه های (منبع های) درونی و بیرونی بازنگری شده اند که با این بخش از تاریخ ایران پیوند داشته اند. از تاریخ ارمنستان، یونان، سوریه، و تاریخ اسلام، بویژه بازگفت هایی (روایاتی) که در باره-ی «فتوحات» شده اند، بدینگونه بهره برده شده است که آنها در کنار نوشتارها و تاریخ بدست آمده از دوران ساسانی، همانند خداینامه، گذاشته شده و باهم سنجیده شده اند [۶]. از خداینامه در نوشتارها و داستان های عربی و بویژه در شاهنامه کمک گرفته شده است؛ از دیگر بنمایه هایی که در این نسک از آنها کمک گرفته شده است، نوشتارهای پارسی هستند که در واپسین دوران باستان از تاریخ ایران نگاشته شده اند؛ گزارش های بومی ایران؛ و بالاتر از همه از دانش دانگ شناسی (سکه شناسی) و بررسی سامانمند (systematic) مهر و موم ها و سندها و پرونده های برجای مانده از واپسین دوران ساسانی.

ازاینرو، نسکی (کتابی) که در دسترس است، خودش را با یک جستار (بحث) فراگیر و بسیار مهیند (مهم) میان آن نگرشی رو در رو کرده است که ساسانیان از سوی بیگانگان و همگی دشمنان همزمانشان شناخته میشدند، آن نگرشی که ساسانیان آرزو داشتند که از دریچه-ی یک فرمانروایی گیانی (مرکزی) و بسیار سترگ دیده شوند، و آن نگرشی که دستگاه های سیاسی نیرومند (پارت ها) در درون از آنها داشتند- آن سازماندهی سیاسی که برآستی بیانگر درک خودشان از ساسانیان بود. همانگونه که خواهیم دید، برآیند فرجامین این است که آن نگارک (تصویر) تاریخی که تاکنون از ساسانیان بدست داده شده است، به خرده سنجی هایی (انتقادهایی) دامن میزند که بیانگر کاستی

های درونی آنهاست. آن فرتور (تصویر) پایانی که در این نسک (کتاب) از ساسانیان ساخته میشود، نگارکی روشن و آرتدان ناپذیر (انکار ناپذیر) است که از سوی گردایه ای (مجموعه ای) از داده ها (اطلاعات) هایپیده شده است (تأیید شده است) که در پژوهش های تاریخی ساسانیان کمترین آسیب را دیده اند، برای نمونه: نخستین بُنمایه های تاریخی ساسانیان، دانگ شناسی (سکه شناسی) و پژوهش های انجام گرفته شده روی مُهر و موم ها، پرونده ها و سندهای بجای مانده از آن دوران است. زیرا مُهر هایی که بتازگی از دوران ساسانی بازیافته شده اند، بگونه-ی چشمگیری، پاسخی به یکی از پرسش های این نسک هستند، یانی (یعنی) اینکه در سراسر دوران فرمانروایی ساسانی یک دوگانگی میان پارس ها و پارت ها بوده است [۷] که پارس ها را ناگزیر میکرده است تا با دودمان های نیرومند پارتی که زیر چتر فرمانروایی آنها میزیسته اند، در یک باهماد یا پیمانگان (confederation) باهم همزیستی کنند [۸]. هتا تا سده-ی هفتم نیز برخی از شاهزادگان پارتی و ساسانی به شناسایی خود به نام یک پهلَو و یا یک پارسیگ پافشاری میورزیدند.

همانگونه که هم اکنون بیان شد، یکی از پرسش های گران این پژوهش این است که ساسانیان شاهنشاهی شان را با ساختار باهماد یا پیمانگان، confederation، ساسانی - پارتی اداره میکردند. ساختار اداره-ی شاهنشاهی ساسانی به شیوه-ی کانون زُدایی (decentralized) یک شیوه-ی گسترده و فراچیره (predominant) بوده است [۹]. و اگر که بخواهیم از پژوهش سریل تومانف، Cyril Toumanoff [۱۰]، وام بگیریم - جُدا از کوشش های ناکام ساسانیان در سده-ی سوم و ششم برای برپایی یک فرمانروایی گیانی (مرکزی)، دودمان های نیرومند پارتی کارین، Karins، میهران، Mihrans، اسپهبدان، سورن، Surens، [۱۱]، کانارانگیان، Kanarangian، به گرده (عملاً) همکار ساسانیان در اداره-ی کشور بودند. در فرگرد (Chapter) دوم این نسک (کتاب)، ما باید از نگارک (تصویر) اداره-ی شاهنشاهی ساسانی به شیوه-ی گیانی (مرکزی) دست بکشیم، از دیدگاهی که بتازگی در میان

پژوهشگران فراگیر شده است؛ و ما دودمان ساسانی را از دریچه‌ی نگاه دودمان های پارتی بازنگری خواهیم کرد. ما فراز و نشیب پیمانگان، confederacy، ساسانی- پارتی و تنش هایی را که در درونش به همراه داشته است، ردیابی خواهیم کرد. به هرروی این پیمانگان، confederacy، ساسانی- پارتی سرانجام فروریخت، آغاز فروپاشی این پیمانگان، confederacy، درُست در میانه-ی آن زمانی بود که برپایه-ی گزارش های جنگی در آن سال ها، با شگفت انگیزی بیمانندی، بخت از ارتش ساسانی برگشت، و ساسانیان در سال های میان ۶۲۴-۶۲۸، شکستی را از دست بیزانس خوردند که سردرنیوردنی است. همانگونه که ما خواهیم دید، بیرون رفتن پارت ها از پیمانگان، confederacy، ساسانی-پارتی در پایان پادشاهی خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۱، Khusrow II Parviz) تنها سبب از دست رفتن بیزانس نشد، که بیزانس میتواندست یک کشور دست نشانده-ی ساسانیان گردد، و هراکلیوس، Heraclius، بجای اینکه «برادر خسرو پرویز شود»، میتواندست پسر او گردد [۱۲]. فروپاشی پیمانگان، confederacy، ساسانی- پارتی در سال های پایانی جنگ میان ساسانیان با بیزانس، به هر روی، برآیندی تلخ و بی اندازه بزرگتری برای تاریخ ایران باستان داشت: شکست فرجامین ساسانیان بدست سپاهیان عرب و از بیخ و بُن کنده شدن فرمانروایی آنها در میانه-ی سده-ی هفتم.

این پیامدِ فروپاشی پیمانگان، confederacy، ساسانی-پارتی بود که در پی برکنار کردن خسرو پرویز از تخت پادشاهی و گشتن او در سال ۶۲۸ ترسایی، یک زنجیری از رویدادهای بیمانندی را به جنبش درآورد که در پایان به نابودی رسای (کامل) شاهنشاهی ساسانی پس از چهار سده از آغاز فرمانروایی آنها فرجامید: فروگیری سرزمین های ساسانی بدست عرب ها.

دومین جُستارِ مهمِ پژوهشی که در دسترس است— از راه یک بررسی سُنخِ سنجانه-ی (انتقادی) «بازگفت های (روایات) فتوحات»، به آنها رسیده ایم، هنگامیکه آنها را در کنار گذشتہنگاریِ خداینامه-ی ساسانیان گذاشتیم

[۱۳]— از اینرو، فروگیری عراق بدست عرب‌ها اینگونه که تاکنون پنداشته شده است در سال‌های میان ۶۳۲ تا ۶۳۴، پس از تاج‌گذاری یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۳۴) رخ نداده است، بلکه در یک بُرش زمانی میان ۶۲۸ تا ۶۳۲ رویداده است [۱۴]. فروگیری عراق، موشکافانه در هنگامه-ی درگیری‌های نابودکننده میان پارت‌ها و پارس‌ها روی داد. آن دو گروه درگیر آنچنان سرگرم نبرد و پُشتیبانی از نامزادشان برای گذاشتن دیهیم پادشاهی بر سر او بودند که ناتوان از برپایی یک چکاد (جبهه-ی) پدافندی همبسته در برابر سپاهیان عرب گشتند که درهال پیشروی در خاک ایران بودند. به هر روی، فروگیری فلات ایران که پیایند این درگیری بود، سرانجام «باکامیابی» عرب‌ها انجام گرفت، برای اینکه دودمان‌های نیرومند پارتی کوستی خراسان (quarter of the east) و کوستی آذربایجان (quarter of the north) واپسین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم را تنها گذاشتند، و بدینسان پُشتیبانیشان را از پادشاه ساسانی دریغ کردند، و بجای آن، با سپاهیان عرب پیماننامه-ی آستی بستند. بر پایه-ی این آستینامه، هر دو سوی سودبر (ذینفع)، در این پیماننامه میتوانستند چیرگیشان را روی سرزمین‌هایی که در دست داشتند، نگهدارند. بازنگری رویدادنگاری (chronology)، فروگرفته شدن بسیار زود عراق در یک دوره ای میان ۶۲۸ تا ۶۳۲، از مهستی (اهمیت) بسیار بزرگی برخوردار است، نه تنها برای گاهشماری (chronology) فروگرفته شدن سوریه و راهپیمایی پُراوازه-ی خلید ابن ولید در بیابان، بلکه همچنین برای انبوهی از دیگر رویدادهای مهم در آغاز تاریخ اسلام. اگر، همانگونه که ما میداویم (ادعا میکنیم)، فروگیری عراق در سال‌های میان ۶۲۸ تا ۶۳۲ رخ داده باشد، پس بر پایه-ی دیگر روش‌های گاهشماری (chronology)، ما چگونه باید نقش و جایگاه محمد رسول الله را در آغاز فروگیری عراق بهوشیم (بفهمیم) [۱۵]؟ بگونه-ی ترادادی (سنتی) چنین پنداشته میشود که فروگیری عراق پس از مرگ پیامبر در سال ۶۳۲ رویداده است، پس از جنگ‌های ابوبکر با دُوتاکمان‌های (قبیله‌های) عرب که از اسلام برگشته

بودند [۱۶]. اگر بر پایه‌ی نموداری (طرحی) که بتازگی پیشنهاد شده است، محمد رسول الله زنده بوده است، چگونه این رویداد [فروگیری عراق] می‌خواهد برداشت‌های ترادادی (سنتی) ما از آغاز تاریخ اسلام را پهناید (متأثر کند)؟ دیدگاه ترادادی (سنتی) ما از نقش ابوبکر و عمر در جایگاه خلیفه‌های اسلام در این دوره از تاریخ اسلام چه میشود؟ اگر محمد زنده بوده است، پس داستان جنگ با آن دُوتاکمان‌های (قبیله‌های) عرب که از دین برگشته بودند چه میشود؟ گاهشماری (chronology) بازسازی شده‌ی ما از فروگرفته شدن عراق میتواند به کرده (عملاً) هُنایش (تأثیر) بُنیادینی بر درک ما از تاریخ آغاز اسلام داشته باشد. ما به این پُرسش‌های سُخن سنجانه (انتقادی) یک پاسخ آنگاریک (فرضی) و امکان پذیر خواهیم داد [۱۷]؛ هنگامیکه ما نهاده‌ی (thesis) خودمان را فرامودیم (توضیح دادیم)، روشن بود که پیامد آن بازنگری بُنیادین یک سری از دوران‌های مهم تاریخ آغاز اسلام خواهد بود، یک خویشکاری (وظیفه‌ای) که بیرون از چهارچوب‌های این پژوهش است. آنچه‌ی که در میان همه‌ی این گزارش‌ها، یک ارزش پایدار و همیشگی میماند این است که: درک سرشت پیمانگان، confederacy، ساسانی-پارتی و گشایش چیستان فرسایش آهسته و سپس فرویختن پایانی آن، ما را یاری میدهد تا نهادک (طبیعت) و برخاستن حکومت عرب-اسلامی را بهتر بهوشیم (بفهمیم). همه‌ی چیزهایی که تا کنون گفته شد برای نشان دادن هُنایش (تأثیر) و مهستی (اهمیت) نهاده‌ی (تز، thesis)، ما نگر (نظر) به تاریخ آغاز اسلام بود. چگونه ما باید هُنایش (تأثیر) کشورگشایی عرب‌ها را در تاریخ ایران در پیوند با اشغال شدن این کشور در سده‌های سپسین بررسی کنیم؟ برخی کسان از اشغال ایران بدست عرب‌ها، برای زمان درازی به نام چرخشگاه و پاگرد (watershed) در تاریخ ایران یاد کرده اند. و ازاینرو گمان برده اند که تاریخ ایران پیش از اسلام میبایستی به تاریخ اسلامی آن ره میبُرد. از راه بررسی تاریخ تبرستان، گیلان و اندکی تاریخ خراسان از دوره‌ی پایانی ساسانیان و سپس با گذر از دوره‌ی فروگرفته شدن کشور ایران تا

میان‌ه‌ی سده‌ی هشتم، ما نادرست بودن این دیدگاه را نشان خواهیم داد. ما نشان خواهیم داد که اشغال ایران بدست عرب‌ها نباید به نام پشت سر گذاشته شدن همگی ساختار سیاسی ایران، در پایان دوره‌ی باستان نگریسته شود. زیرا، دره‌الیکه پادشاهی دودمان ساسانی در پی جنگ‌های سخت با سپاهیان عرب نبود گشت، چیرگی دودمان‌های پارتی و نیروی آنها در گستره‌ی سرزمینشان در سراسر دوران بنی‌امیه دست نخورده برجای ماند. در اینجا سپس ما روش واکاوی مان (تحلیل مان) را در پژوهش تاریخ ایران، دنبال خواهیم کرد، ولی نه از دریچه‌ی کانون رویدادها- که در این زمان جایگاه خلیفه‌های اسلامی بود- بلکه از پیرامون آن. این شیوه از بررسی تاریخ یک گواهی برای نشان دادن پایداری و توان آپرماند (میراث) پارت‌ها خواهد بود: همانگونه که پارت‌ها با آغاز پیدایش فرمانروایی ساسانی در سده‌ی سوم در ایران ناپدید نشدند، پس از اشغال ایران بدست عرب‌ها در میان‌ه‌ی سده‌ی هفتم نیز آنها نماگاه (صحنه‌ی) تاریخ را فرونگذاشتند؛ سازمان سیاسی، فرهنگ و آیین آنها برای زمان درازی پس از مرگ دودمان ساسانی به زندگی خود ادامه داد. این نهاده‌ای (تزی، thesis) که در دسترس شماست، موشکافانه با داوری ما درباره‌ی هدف‌های سپاهیان عرب‌گره خورده است، آن هدف‌هایی که عرب‌ها با اشغال سرزمین‌های ایران دنبال میکردند. روند کشورگشایی عرب‌ها، هنداخ (طرح) کوچ [دوتا کمان‌های (قبیله‌های) عرب] و جایگزینی آنها (در ایران)، و بررسی گیتاشناسی (topography) جنبش عباسیان [18] همه نشانه‌های یک فرهود گران (حقیقت مهم) هستند: براندازی دودمان ساسانی هدف سپاهیان عرب نبود، بلکه تنها یک رویداد شاخه‌ای و خودبخودی آن بود، رویدادی که تنها به شوند (علت) فروپاشی پیمانگان، confederacy، ساسانی- پارتی شتاب گرفت. زیرا نخستین هدف از تازیان عرب، اشغال و دستنشانده کردن ایران و سرزمین‌های آن نبود، بلکه دورزدن آنجا برای دستیافتن به راهی بود که آنها را به کانون بازرگانی در فرارود (ماورالنهر) میرساند [19]؛ با آگاهی از این هدف بود که خانواده‌های

بزرگ پارتی شیوه-ی زندگیشان را با هدف سپاهیان عرب هماهنگ ساختند. در بخش دوم این نَسک (کتاب) پژوهشی، ما نگاه مان را به دورنمای مینویی (معنوی) در دوران ساسانیان خواهیم افکند. با فراهم آوردن چکیده ای از پژوهش هایی که در دو دهه-ی گذشته در این پیوند انجام گرفته است، ما چهارمین پُرسش مَهَنَد (مهم) این کار پژوهشی را پیش خواهیم کشید: دوگانگی سیاسی ساسانی- پارتی، در پهنه-ی جهان مینویی (معنوی) نیز بازتاب یافته بود؛ درجاییکه باور به میتراایسم و مهرپرستی در میان پارت ها یک باور دینی چیره بوده است، و جهان مینویی آنها ناهمسان با باورهای زرتشتی بوده است، گویا ساسانیان کوشش میکرده اند که باورهای دینی زرتشتی را به مردمانی بپذیرانند که در سرزمینشان میزیسته اند. ولی گرانیگاه (مرکز ثقل) نیروی پارت ها پیوسته در سرزمین ترادای یشان (سُنْتی یشان) بوده است، به چم (یعنی) سرزمین پارت ها [۲۰] و مادها [۲۱]- آنچه که ساسانیان سپس ترکوستی خراسان و کوستی آذربادگان نامیدند، به چم (یعنی) نيسنگ (منطقه-ی) خاور و آپاختر- و این سرزمین ها پهنه-ی چیرگی فرهنگ و دین میترا بوده اند. ما امیدواریم که فرنود (دلیل) ما برای چیرگی فرهنگ میتراپی در آپاختر (شمال)، آپاخترخاوری (شمال شرقی) و آپاخترباختری (شمال غربی) که زیر چیرگی رزمی ساسانیان بوده است، پذیرفته شود، نه تنها برای روشن کردن گرایش دینی اشکانیان، بلکه همچنین برای بکارگیری این گمان در گفتمان میان ایرانشناسان و باستانشناسان درباره-ی خاستگاه (مبدأ) فرهنگ میتراایسم در رُم باستان- یک گفتمانی که در درازای سه دهه گذشته در آیشگاه (محفل) پژوهشگران دوباره از سر گرفته شده است.

در پایان، ما پژوهش خودمان را با واکاوی (تجزیه و تحلیل) ویژگی های جُنُبش میتراپی مهران بهرام چوبین در پایان سده-ی ششم به پایان میبریم، و پیوستگی انگیزه های میتراپی در جُنُبش های به آفرید و سندباد در میانه-ی سده-ی هشتم را بررسی میکنیم. برآیند داوش (ادعای) ما این است که بدور

از اینکه بخواهیم از این گمانه زنی‌ها پرده‌دری کنیم که بازدهی-جُستارهای «فرهنگ ایرانی - اسلامی» هستند، شورش‌هایی که در بالا از آن یاد شد، فرنود (دلیل) شگفت‌انگیزی میباشند که پیوستگی فرهنگ میتراپی در سرزمین‌های پارتی را نشان می‌دهند. در دُنباله-ی این پژوهش، ما رد این اَپرماند (میراث) پارتی را تا جُنُبش مازیار در تبرستان و بابک خُرمَدین در آذربایجان پی خواهیم گرفت، که پیوند این جُنُبش‌ها را با آن اَپرماند (میراث) فرهنگی نشان می‌دهد که ما میسُهمیم (احساس می‌کنیم) که شورش‌های دوران عباسی را زیر سایه و هنایش (تأثیر) خود داشته‌اند. پیش از اینکه ما ادامه بدهیم، نیاز هست که سُخنی درباره-ی آن نهاده (موضوع) گفته شود که انگیزه-ی این پژوهش بوده است، و همچنین شیوه-ی روش‌شناسی نویسنده.

پرسش و انگیزه-ی نگارش این نَسک

در سال ۱۹۹۲، والتر کگی، Walter Kaegi، کار اُستادانه-ی خودش را با نام «بیزانس و آغاز کشورگشایی های اسلام» (Byzantium and the Early Conquests Islamic) را نگاشت. در اینجا او به روشنی از انگیزه-ی بُنیادینی که در پسِ کار هُنریش بودند پَرده گشایی کرد. او نوشت، «برای برخی از پژوهشگرانِ تاریخ اسلام، شاید بنگر بیاید که این نهاده (موضوع) بی اهمیت باشد، زیرا برای آنها هیچ فرنودی (دلیلی) وجود ندارد که مُسلمانان، بیزانس را شکست ندادند و جای آنرا نگرفتند. هیچ پژوهش تاریخی بَسنده و درخور از دوره-ی بیزانس در دست نیست که به این گرفتاری ها بپردازد، بیگمان هیچکدام از آنها کاربُرد (استفاده) از بُنمایه های عربی را دربرنمیگیرند که برگردان نشده اند» [۲۲]. در سال ۱۹۸۱، فرد، م. دونر (Fred M. Donner) نَسکِ (کتاب) «کشورگشایی های آغاز اسلام» (The Early Islamic Conquests) را نوشت، یک کار هُنری که در روال نزدیک به یک سده کارهای پژوهشی بُلندبالا، نه تنها کوششی بود برای واکاوی جُنُبش کشورگشایی اسلامی،... بلکه میداوید (ادعا میکرد) که: «بالاگرفتنِ کار محمد و ایدئولوژی اسلام سبب دگرگونی بُنیادینِ ساختار سیاسی و باورهای پایه ای همبودگاه عرب با گسترده‌گی بزرگی شدند، بگونه ایکه آنها توانستند چهره-ی بخش بزرگی از پادک (کُره-ی) زمین را واگردانند» [۲۳]. کارهای پژوهشی کگی و دونر (Kaegi and Donner) نشانه-ی هُستند از نِهش (وضع) رشته-ی پژوهش هایِ نزدیکترین دورانِ باستانشناسی. زیرا، دستکم در درازای نیمی از سده-ی گذشته تاریخ واپسین دورانِ باستان و آغاز سده های میانه-ی ایران در یک مُرداب پژوهشی گرفتار شده اند، جایکه پراسنجه های (پارامترهای) میدان های پژوهشی آن، از سوی بیزانیسم ها (Byzantinists) و عرب ها نمایانده میشدند (تعیین میشده اند) [۲۴]. درهالیکه انبوهی از پژوهشگران فرهیخته برای روشن کردن آن پُرسش شگفت انگیز پیرامون سرشت و ماهیت فرمانروایی عرب- اسلامی و کامیابی سرگیجه آور آن کوشش میکنند، و

درهالیکه شماری از پژوهشگرانه فرزانه، کارهای خودشان را ویژه-ی نشان دادن دورنمای تاریخ ساسانیان کرده اند - اگر که بخواهیم از بررسی های کلی و ساختگی چشم پوشی کنیم - هیچکس این نگرانی را ندارد که اشغال ایران بدست عرب ها را و هنایش (تأثیر) آنرا از دید ساسانیان ارزیابی کند. بزرگترین کار بزرگی که درباره-ی ساسانیان نگاشته شد برمیگردد به سال ۱۹۳۶ که کریستینزن آنرا نگاشته است [۲۵]:

1936, published Christensen's L'Iran sous les Sassanides

که سنگفرش کار او را تئودور نولتکه، Theodore Nöldeke، آلمانی در سده-ی نوزدهم فراهم آورده بود. [26]:

Theodore Nöldeke, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, which appeared in 1879

این نوشتارها که سده-ی سوم تا ششم پس از زایش مسیح را دربر میگیرند، بیشتر از خداینامه الهام گرفته اند. کریستنسن میگوید که پس از شکست فرمانروایی پارت ها بدست ساسانیان دوران تازه ای در تاریخ ایران آغاز میشود. کریستنسن، Christensen، بر این باور است که باوجود برخی از لغزش ها، ساسانیان توانستند در سراسر دوران فرمانرواییشان یک ساختار کانونی (مرکزی) کوشای حکومتی برپا سازند که در آن پادشاه بالاترین جایگاه فرمانروایی را داشت. کریستنسن، Christensen، چنین میاستواند (استدلال میکند) که: «کژروی ها و لغزش های سهمگینی بر شاهنشاهی فشار میآوردند که ریشه در گرایش پارت ها به خودسالاری از ساختار گیانگری (مرکزیت، centralism) داشتند و از سوی پشک های (طبقه های) نژاده (اشرافی) در فرمانروایی به آنها دامن زده میشده است. ولی با وجود این لغزش ها و کژروی ها که پیوسته در سراسر سده-ی چهارم تکرار میشدند، کریستنسن، Christensen، پافشاری میکند که ساسانیان همیشه میتوانستند چیرگیشان را

بر سراسر شاهنشاهی نگه دارند؛ یک گیانگری (مرکزیت، centralism) که در آن پادشاه در کانون قدرت بوده است» [۲۷].

نکته اوگ (اوج) این قدرت پادشاهی در وجود خسرو انوشیروان یکم تجلی یافت (۵۷۹-۵۳۱)، کسیکه در واکنش به جنبش مزدکیان و دیگر نژادگان یک سری از کارهای بهینشگرانه (اصلاحی) انجام داد. به کمک این کارهای بهینشگرانه خسرو انوشیروان یکم توانست درخشانترین دوران ساسانی را ره بَرَد. در دوران اردشیر یکم (۲۴۱-۲۲۴) و شاپور یکم (۲۷۱-۲۴۱) این پادشاه ها آن چهارچوب های رواند شاهنشاهی ساسانی را دوباره بجای خود بازگرداند: یک پادشاهی گیانی (مرکزی) نیرومند که چیرگی بر اندوختگانش (منابع) داشته است تا آنها را برای بازسازی و استوار کردن نهش (وضع) درونی شاهنشای بکاربگیرد، مرزها را نگه بدارد و اگر زمان هم درخور باشد سیاست گسترش مرزها را دنبال کند. برای آن نیروهایی که در سده های پیشین خواهان گریز از کانون شاهنشاهی پارس بودند و مهمتر از همه برای آن نژادگان (اشراف) پارتی چه سرنوشتی پیش آمد؟ گویا، در فرایند کارهای بهینشگرانه-ی خسرو یکم، او این نژادگان ایرانی را به پَشکِ نژاده (طبقه اشراف) ولی بدون قدرت اداری در کشور واگرداند. افزون بر آن، در سده-ی ششم، به فرنوده هایی (دلیل هایی) که هنوز روشن نیستند، دو جنبش بزرگ هَنجُمَنی (اجتمایی) به برپایی شاهنشاهی گیانی (مرکزی) در دوران ساسانیان کمک کردند، جنبش بهرام چوبین (۵۹۱-۵۹۰) و جنبش ویستهم، Vistahm، (۶۰۰-۵۹۵). شگفت انگیز اینکه، هر دوی این جنبش ها از سوی خانواده های پارتی سرچشمه میگرفتند. بی شک و بگونه-ی ناگهانی، پارتیان آمده بودند تا پادشاهی داتمند (قانونی) ساسانی را زیر پُرسش ببرند. هتا برای یک دوره-ی کوتاهی هم روی پادشاهی ساسانی دست انداخته بودند. میر و بهرام چوبین خسرو پرویز دوم را ناگزیر کردند که به آغوشِ دُشمنِ دیرینه-ی ایران، بیزانس، پناه ببرد. سپهبد ویستهم بنیان یک شاهنشاهی خودسالار را گذاشت

که سرزمین آن از خوزستان تا آذربایجان گسترده بود که شورش های بیشتر پارت ها را به دنبال داشت.

این چنین شورش ها در برابر شاهنشاهی داتمند (قانونی) ساسانی در دوران آنها بی مانند بود. بیشتر اینکه، اینگونه گمان برده میشود که گرایش به اداره-ی کشور به شیوه-ی شاهنشاهی کیانی (مرکزی) شاید در پی کارهای بهینشگرانه (اصلاحگرانه) و کامگارانه ای بوده باشند که از سوی خسروی یکم انجام گرفتند که به نهادینه شدن این شیوه از کشورداری فرجامیده است. چه پیش آمد؟ آیا خسرو یکم دستواری (اقتدار) خانواده های پارتی را سست نکرد؟ چرا پارتیان پادشاهی داتمند (قانونی) ساسانی را زیر پرسش بردند، و در اوگ (اوج) شکوه ساسانیان دست به کارهایی زدند که آسیب فراوانی را برای آنها به همراه داشت؟ نسک (کتاب) کریستنسن، Christensen، به این پرسش نمیپردازد. و هتا نمی‌رسد که چه شوندی (علتی) سبب شکست واپسین پادشاه نیرومند ساسانی، خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۱) از بیزانس و گشته شدن او در سال ۶۲۸ شد، کسیکه برای چیرگی بر جهان خیز برداشته بود. به همینگونه کریستنسن، Christensen، به رویدادهای پرنشیب و فراز دوران ساسانی پس از این پیشامد، موشکافانه نمی‌پردازد. برای او و دیگر پژوهشگران دوران ساسانی، سال های میان ۶۲۸ تا پادشاهی واپسین پادشاه ناتوان ساسانی یزدگرد سوم (۶۵۱-۶۳۲)، رویدادها به اندازه ای درهم و برهم هستند که نمیشود آنها را بگونه سامانمند پژوهش کرد. نسک با ارزش کرسستنن، Christensen، از اینرو با جلوس کردن یزدگرد سوم بر تخت پادشاهی پایان می‌پذیرد، که با تکیه به گفته-ی او و دیگر پژوهشگران دوران ساسانی و با شایمندی (احتمال) بسیار همزمان بوده است با آغاز کشورگشایی عرب ها. بدینسان، بازنگری تاریخی دوران ساسانی که از سوی کریستنسن، Christensen، انجام گرفته است به یک پایان ناگهانی و گیج کننده میرسد، درهالیکه دانشجویان دوران ساسانی را شگفت زده با خاندان از هم فروپاشیده-ی و درهال مرگ ساسانی تنها میگذارد.

یکی از نخستین بُنمایه‌هایی که کریستنسن، Christensen، بکاربرد تا به نهاده-ی (thesis, تز) کنونیش برسد، نَسک خُدیامه بود، یک تاریخ رسمی، گردآوری شده بدستِ ساسانیان که میتوان از آن به نام نخستین گذشتہنگاری ایرانیان نام بُرد [۲۸]؛ به کمک خداینامه میتوان تاریخ ایران را از دوره-ی پادشاه افسانه‌ای کیومرث تا واپسین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم، دُنبال کرد [۲۹]. درهنگامیکه ساسانیان تاریخ میهنی را گردآوری میکردند آنها دست به یک کار «هُنرمندانه‌ای» زدند، و آن برچیدنِ بیشترین گزارش‌هایی بود که درباره-ی دُشمن پیشین آنها اشکانیان (از سال ۲۵۰ پیش از زایش مسیح تا سال ۲۲۴ پس از آن) در تاریخ ایران آمده بوده است و نیمه کردن دوران فرمانروایی آنها. نولدک، Nöldeke، در نَسک «داستان‌های میهنی ایران (Das iranische Nationalepos)» فرنودآوری کرده است (استدلال کرده است)، که: «با وجود کوششِ ساسانیان برای زدودنِ تاریخ اشکانیان، گزارش‌های جُداگانه درباره-ی خانواده‌های پارتي نیرومند در برگ‌های تاریخ میهنی ایرانیان نمایان میشود. از اینرو، با آنکه کمابیش هیچ چیز از تاریخ اشکانیان در خداینامه برجای نمانده است، چندین خانواده-ی پارتي توانستند در دوران ساسانیان داستان‌هایشان را در بخش کهرمانان (قهرمانان) در تاریخ میهنی ایران جای دهند» [۳۰]. درهالیکه نولدک، Nöldeke، و دیگران بر ادامه-ی اُپرماند (میراث) فرهنگی و سیاسیِ پارت‌ها در تاریخ ساسانیان پافشاری میکنند، و برخی همانند کریستنسن، Christensen، هتا میخوانند ادامه-ی باشندگی جداگانه-ی خانواده‌های پارتي را در درازای تاریخ ساسانیان برجسته نشان دهند، آن نگاره‌ای (paradigm) که کریستنسن، Christensen، از تاریخ ساسانیان بدست میدهد، این اندیشه را چیره نگه میدارد که: «با شکست اشکانیان و مرگ اردوان در سال ۲۲۴ پس از زایش مسیح، ساسانیان یک دوره-ی تازه‌ای را در تاریخ ایران برپایه-ی یک فرمانروایی کُیانی (مرکزی) آغازیدند و به کمک دینکاران و موبدان، یک دین رسمی را بر مردمی که در سرزمین آنها میزیستند، پذیراندند.»

ولی موشکافانه، این همان نگارکی (تصویری) است که ساسانیان میخواستند با آن خودشان را نشان دهند. این نگارک (تصویر) بایستی که زیر هنایش (تأثیر) الگوی سزار-پاپ (caesaropapism) [۳۱] در سده-ی چهارم در بیزانس هنداختاری (طراحی) شده باشد. بیگمان شیوه-ی اداره-ی کشور با فرمانروایی گیانی (مرکزی)، نمیتواند با بازبرد دادن (ارجاع دادن) به نخستین بنمایه های تاریخ ساسانیان اُستوانیده شود (ثابت شود)، زیرا آنها، که از آن سده-ی سوم و ششم هستند، بسیار از هم گسیخته میباشند که بتوانند به ما یک فرتوری (تصویری) از سرشت و راه و روش دیوانسالاری آنها در سراسر تاریخشان بدست بدهند.

با اینهمه فرتوری (تصویری) که خداینامه از ساسانیان بدست میدهد، از سوی کریستنسن، Christensen، و دیگر پژوهشگرانی که راه او را دنبال کردند، نسنجیده پذیرفته شد. آنها بگونه ای از کوشش های ساسانیان در راستای برچیدن تاریخ اشکانیان، هنایش (تأثیر) گرفته بودند و چنان آن نگارکی (تصویری) را که ساسانیان برای نشان دادن نیکخواهی و پادشاهی گیانی (مرکزی) شان هنداختاری کرده بودند (طراحی کرده بودند) پذیرفته بودند، که هیچکس رویکردی (توجه ای) به آن بازیافت ها (نتیجه گیری ها) نشان نداد که نولدک، Nöldeke، با بررسی های خودش بدست آورده بود. پس، از چه زمانی و چگونه پارت ها کوشش های تاریخی خودشان را از سر گرفتند تا در تاریخ رسمی ساسانیان جاباز کنند؟ بیگمان آدم باید چرخش دهان به دهان گزارش ها و داستان های تاریخی پارت ها را بشمار آورد، همانگونه که ماری بویس، Mary Boyce، در پژوهشی که روی پارت ها کرده است در نسک «گزانس» (Gosans) روی آن پافشاری میکند [۳۲]. با اینهمه این گفته نمیتواند همه چیز را روشن کند. زیرا اگر گزارش های تاریخی اشکانیان از برگ های نسک (کتاب) خداینامه-ی ساسانیان زُدوده شده باشند و اگر آن چند خانواده-ی اشکانی که در سایه-ی ساسانیان زندگی میکردند، زیر فشار سیاسی و فرمانروایی گیانی (مرکزی) آنها میبودند، چگونه، همانگونه که

خواهیم دید، داستان های گوناگون خانواده های پارتی بدینسان خواتیک (صمیمی)، سامانمند (systematically) و سراسر (کلا) با داستان های پادشاهان و شهبانوهای ساسانی که پشت سرهم آمدند و رفتند درهم پیچیده شده اند؟ راستی این است که همینکه بخش تاریخی خداینامه آغاز میشود، چه از راه بازگویی تاریخ عرب ها و یا در شاهنامه، دودمان های پارتی، پهلوی به پهلوی پادشاهان ساسانی نمایان میگردند. هتا برخی از شخصیت های برجسته-ی پارتی در تاریخ ساسانیان بسیار مثبت شناسانده شده اند. یک برآیند از این تزی (thesis) که در دسترس است، ازاینرو، این است که درهالیکه ساسانیان در پاک کردن تاریخ اشکانیان کامگار بوده اند، آنها در نابود کردن تاریخ خانواده های پارتی از رویه های (صفحه های) تاریخ بگونه-ی جدی کامیاب نشدند. ساسانیان در این کوشش ناکام ماندند، برای اینکه پارتها در نگارش بخش های مِهَند (مهم) خداینامه همکاری کردند، و آنها هم در دوران ساسانیان به اینکار پرداختند و هم پس از آن [۳۳]. از راه بررسی خداینامه این فرهود (حقیقت) بسادگی روشن میشود که کدام بررسی، نیازمند داده های (اطلاعات) بیشتر درباره-ی بُنمایه-ی تاریخ ساسانیان و روش پژوهشی ماست.

بُنمایه ها (منبع ها) و روش شناسی

برای بازسازی تاریخ ساسانیان آدم میتواند به گزارش های خداینامه باور داشته باشد، برای نمونه، همانگونه که گزارش های آن در گذشتہنگاری کهن عرب آمده اند؛ در بُنمایه هایی که از سده های میانه-ی ایران در پایان دوره-ی ساسانیان یا آغاز دوره-ی خلیفه گری آمده اند؛ در تاریخ ارمنستان، یونان، بُنمایه های سوریه ای که به گذشتہنگاری ساسانیان پرداخته اند؛ بررسی سکه ها، مہرها، سنگ نوشته ها، و دیگر فرآورده های فرهنگی. گمان بُرده میشود که روش ارزش گذاری گزارش ها، به واژگونه-ی آنچیزی باشد که ما شماره گذاری کرده ایم. این شماره گذاری به ترتیب بُنمایه های دسته سوم، دسته دوم و دسته یکم نامگذاری شده اند [۳۴]. دانگ شناسان (سکه شناسان) و پژوهشگران دست سازهای فرهنگی برای زمان درازی، گذشتہنگاران را برای پافشاری بر باورهای درهم برهم شان به ماندگارهای تاریخی سرزنش میکردند، هم آن ماندگارهای تاریخی با سرچشمه-ی بیگانه و هم آنها که بومی بودند که با هزینه کردن بُنمایه های (منبع های) کهن از تاریخ ساسانیان انجام میگرفت. بیهوده نبود که این بُنمایه های تاریخی برای بازسازی گذشتہنگاری ساسانیان بازنگری شدند. مہر و موم ها، دانگ ها (سکه ها)، و سنگ نبشته ها روشن و کوتاه سُنخن میگویند و گاهی بسیار بیشتر باور پذیرتر و بی پرده تر از انبوهی از نوشتارهای بجای مانده از بازگفت هایی (روایت هایی) هستند که با سرچشمه-ی بیگانه یا بومی، با پُشتگرمی به دروغ های ایدیولوژیکی، دوباره نویسی های هدفمند فراهم شده اند، و از آسیب های پخش و پراکنش (انتشار) در درازای سده ها در آسایش نمانده اند. ازاینرو، این دانگ ها و مہر و موم ها برای بازسازی تاریخ ساسانیان بسیار گران (مہم) هستند و میتوانند یک زرسنج (معیار) برای دُرستی داده هایی (اطلاعاتی) باشند که ما از بُنمایه های تاریخی برجای مانده وام میگیریم. پژوهشی که در دسترس است، از دانگ های (سکه های) کهن و مہر و موم ها بهره-ی فراوان بُرده است. درمیان آنچه که در پیش گفته شد، گردایه ای (مجموعه ای) از مہر و موم هایی جای

دارند که ریکا گلیزلن، Rika Gyselen، بتازگی آنها را نویابی کرده است (کشف کرده است) و به پایان دوران ساسانیان بر بسته میشوند (نسبت داده میشوند). این مهر و موم ها برای همیشه به بگومگوهای فراوان درباره‌ی درستی این دیدگاه پایان میدهند که شاهنشاهی ساسانی در پی بهینشگری های (اصلاحات) خسروی یکم به چهار پاره‌ی رزمی و دیوانی بخش شده بوده است [۳۵]. این مهر و موم ها بر پایه‌ی همگی گزارش هایی که تاکنون داده شده اند، بزرگترین نویابی (کشف) است که در نیمه‌ی سده‌ی گذشته از بنمایه های (منبع های) دسته یکم تاریخ ساسانیان بدست آمده اند؛ با بیان روشن، این مهر و موم ها نگر به مهستی (اهمیتی) که برای این پژوهش دارند، بیمانند میباشند. شگفت انگیز اینکه، این مهر و موم ها بویژه و با روشنی از بازیافت (نتیجه گیری) ما در پیوند با جدایی رایج انیسنگ های (منطقه های) فرمانداری [میان پارس ها و پارت ها در سراسر تاریخ ساسانیان پشتیبانی میکنند، زیرا آنها گواهی روشنی بر مهستی (اهمیت) دوگانگی این کتامی (هویت) شاهنشاهی در پایان دوره‌ی ساسانیان هستند [۳۶]. پژوهش های تازه در دانگ شناسی (سکه شناسی) نیز سهم گرانی در روشن کردن دوران مهم و پایانی ساسانیان داشته اند. بویژه، کارهای تازه‌ی مالیک و گرتیس، و تایلر - سمیت، Malik and Curtis, and Tyler-Smith، در دانگ شناسی (سکه شناسی)، به دانش گاهشماری ما برای روشن کردن زمان پادشاهی پورانذخت و جنگ مهم کادوسی (قادیسه) میان ارتش ایران و سپاهیان عرب، افزوده اند. به هر روی تنها در چهارچوب این بازگفت های (روایت های) تاریخی که دردسترس ما هستند، میتوانند همگی هنایش های (تأثیرهای) این پیشرفت نوین و مهند (مهم) در دانگ شناسی تاریخی ساسانی نمایانده شوند.

گوا اینکه بنمایه های (منبع های) دسته یکم گذشتہنگاری ساسانی دارای کاستی ها و کرانمندی های (محدودیت های) روشن هستند: آنها بیشتر از آن سده‌ی سوم و ششم میباشند، و شکاف مهمی از سده ها را در میان خودشان برجای گذاشته اند. شاید این شکاف بیانگر روندی از تاریخ ساسانیان باشد که

گرایش ساسانیان را به سوی مهار کردن کشور از راه یک فرمانروایی گیانی (مرکزی) را نشان میدهد. هتا دانگ شناسان (سکه شناسان) خستو میشوند (اذعان میدارند) که بُنمایه های دسته یکم تاریخ ساسانیان بگونه-ی شفقت انگیزی ازهم گُسته هُستند و کمابیش، این کاستی ها آغاز یک کار پژوهشی با آنها را دُشوار میکنند [۳۷]. وانگهی، با آنکه مُهر و موم ها و دانگ ها سویگان های (ابعاد) مهم تاریخ ساسانیان را روشن میکنند، ولی آنها همیشه نمیتوانند داستانی را برای ما بازگویند. دانگ ها (سکه ها) و مُهر و موم ها داستانرا نیستند. با بیان ساده، این تاریخ گُسته یک پیرامونی را فراهم نمیآورد که بتوان در چهارچوب آن، بازگفت ها (روایت ها) درباره-ی نقش کسان مهم و همگی همبودگاه ساسانی را ارزشیابی کرد که تاریخ ساسانیان را با توانشان ساختند. ازاینرو ما ناگزیریم که به آن چیزهایی روی بیآوریم که گیگنوکس، Gignoux، آنها را بُنمایه های دسته دوم و دسته سوم مینامد، به زبان دیگر، به بُنمایه های بومی و بیگانه برای بازسازی تاریخ ساسانیان.

در سراسر این نَسک (کتاب) ما کوشش خواهیم کرد - تا آنجا که امکان دارد، ولی گاهی هم موشکافانه- وابستگی رو با رو (متقابل)، نیرومند و سراسر گُسترده-ی هَنجَمَنی (اجتمایی)، سیاسی، دینی و فرهنگی میان ایرانیان و ارمنیان را بهم بیامیزیم. در اینجا، ما روی مِهستی (اهمیت) فرمانروایی اشکانیان [۳۸] در ارمنستان در سده-ی پنجم و اَپرماند (میراث) آن را در دو سده-ی پس از آن را، در پیوند با پیمانگان، confederacy، ساسانی- پارتی پافشاری خواهیم کرد [۳۹]. برای این هدف، ما از تاریخ ارمنستان به فراوانی بهره خواهیم بُرد [۴۰]. بخش تاریخ ارمنستان در این پژوهش سرشار است از پافشاری روشن ما بر سهم کانونی و گران (مهم) خانواده های پارتی در تاریخ ساسانیان.

نگارش تاریخ ارمنستان در سایه-ی کلیسای ترسایی- ارمنی در سده-ی پنجم آغاز گشت [۴۱]. پیدایش نویسه-ی (الفبای) ارمنی، براستی، یکسره به زایش تاریخ ترسایی- ارمنی گره خورده است. گُستردگی بسیار فراوان دین ترسایی

در تاریخ نوشته شده-ی ارمنستان که با کِشِشِ رو به افزون بیزانس ها به ارمنستان پیوند داشته است، سرانجام به این جهان بینی ره بُرد که در آن، گذشت‌هنگاران ارمنی بگونه-ی سامانمند (systematically) نقش و گستردگی تاریخ شاهنشاهی ساسانی و فرهنگی ایران در ارمنستان را کم ارزش بنمایاند [۴۲]. با اینهمه، همانگونه که خواهیم دید، از آنجا که آپرماند (میراث) فرمانروایی اشکانیان یک یادمانِ (خاطره-ی) تازه و زنده در یاده-ی (حافظه-ی) گذشت‌هنگاران ارمنی بوده است، آن چهره-ی پارتی تاریخ ساسانی، بگونه-ی سامانمند (systematically) در آغاز تاریخ نگاری ترسایی-ارمنی برجسته نشان داده شده و روی آن پافشاری شده است. افزون بر آن، بدون رویکرد (توجه) به گرایش‌های ایدیولوژیکی گذشت‌هنگاران ارمنی، لانگ، گارسوین و راسل (Lang, Garsoian, and Russell) کوشش میکنند نشان دهند که هنوز این شایش (امکان) هست که جریان‌های نهفته و گسترده-ی ایرانی در تاریخ ارمنستان را روشن ساخت [۴۳]. با چشمداشت به پژوهش‌های دیگر، آدم هتا میتواند بداد (ادعا کند) که آن گزارش‌هایی را که گذشت‌هنگاران ترسایی - آرمنی در پیوند با پیرامون و سپهر دینی شاهنشاهی ساسانی داده اند، بیشتر زیر هنایش (تأثیر) آپرماند (میراث) تازه-ی آرمنی‌های از دین (زرتشتی) برگشته بوده باشد تا گرایش‌های دینی و جداگانه-ی شاهنشاهان ساسانی، و ازاینرو، آنها گزارش‌هایی را که بیشتر به دین ترسایان گرایش داشته اند جانشین آپرماند (میراث) گذشته-ی ارمنستان کرده باشند.

دیدگاه دیگر میتواند اینگونه باشد که آن نگارکی (تصویری) که تایخ ارمنستان از دورنمای دینی گسترده-ی (قلمروی) ساسانیان رنگ آمیزی میکند، شاید تنها یک نگارشی از گرایش دینی خانواده‌های پارتی ایرانی بوده باشد، که ریشه-ی بسیار ژرفی در ارمنستان داشتند. در این پیوند، ما نه تنها بر مهندی (اهمیت) فرمانروایی اشکانیان بر ارمنستان و پیمانگان، confederacy، ساسانی-پارتی پافشاری میکنیم، بلکه همچنین بر نشانه‌های روشن میترا پرستی در ارمنستان [۴۴]، و گستردگی آن در سرزمین‌های زیر فرمان

خانواده های پارتي پهلَو در ایران نیز می‌استواریم (تأکید می‌کنیم). افزون بر تاریخ ارمنستان، بهره و استفاده‌ی گزینشی از دیگر بُنمایه های آنیرانی و بیگانه بُرده شده است، بویژه بُنمایه های یونانی و سوریه ای که به تاریخ واپسین دوران ساسانی وابسته بوده اند.

خُداینامه، «بازگفت های (روایت های) فتوحات»، و دیگر گزارش ها درباره‌ی تاریخ میهنی (ملی) ایران [۴۵]، گرانگاه (مرکز ثقل) پژوهش های ما در این نَسک (کتاب) هستند. برای زمان درازی پنداشته می‌شده است که خُداینامه در تاریخ کهن عرب درآمیخته باشد که در سده‌ی نهم و دهم نگاشته شده بوده است. برخی از آنها، همانند تاریخ تبری (۹۲۳-۸۳۹) تاریخ اُلرسل و الملوک [۴۶]، تاریخ بیلمی (میان ۹۹۲ تا ۹۹۷) [۴۷]، طالیبی، Tha, alibi, (۱۰۳۸-۹۶۲) قورار اخبار ملوک الفرس و سیرایم، Ghurar Akhbar Muluk al-Furs wa Siyarihim, [۴۸]، دیناوریس (میان ۸۹۴ تا ۹۰۳) اخبار التیوال، Akhbar al-T. iwal, [۴۹]، فارسنامه‌ی ابن بلخی (نوشته شده در میان سال های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۶) [۵۰]، و در پایان تاریخ یعقوبی (نوشته شده در آغاز سده‌ی دهم) [۵۱]، با خداینامه بگونه سامانمند (systematically) درآمیخته اند. برای بازسازی تاریخ ساسانیان ما پیوسته به آنها روی آورده ایم. مِهَندترین (مهمترین) این تاریخ ها تاریخ تبری و طالیبی است [۵۲].

درمیان مِهَندترین (مهم ترین) بُنمایه هایی که خُداینامه را دربردارند، به هر روی، شاهنامه‌ی فردوسی (نگاشته شده میان سال های ۱۰۲۵ - ۱۰۱۹ - ۹۴۰) جای دارد [۵۳]. شاهنامه، که یک کار هُنری چکامه سرایانه است، نُخست بر پایه‌ی یک گزارش نوشتاری، و سفارش ابو منصور عبدالرزاق توسی (سالمرگ، ۹۶۲) نگارش شد و سپس تر فردوسی آنرا گردآوری و به زبان سروده سامان داد. [۵۴]. یکی از بُنمایه های نُخستین شاهنامه‌ی ابومنصور، خُداینامه بوده است. پژوهشگران ایران برای زمانِ درازی شاهنامه را به نام یکی از بزرگترین داستان های پهلوانی و میهنی فرهنگ ایران ستایش میکردند. و آنها برای یک دوره‌ی زمانی درازی به شاهنامه در جایگاه یک

بُنمایه برای بازسازی تاریخ ایران نگاه نمی‌کردند. نه تنها ایرانشناسان، بلکه همچنین باستانشناسانی که در کنار تاریخ یونان و رُم، تاریخ ساسانیان را نیز پژوهش می‌کنند، به شاهنامه تنها در جایگاه یک چکامه-ی پهلوانی و افسانه ای مینگریستند، و بی ارزش برای بازسازی تاریخ ساسانیان. فرنود (دلیل): بیشتر از سه چهارم از کمابیش ۵۰۰۰۰ سُروده های پهلوانی شاهنامه، بازگویی گزارش های میتختی (اُستوره ای) و افسانه ای تاریخ ایران هستند. و اگر آدم بپندارد که این بخش از سُروده های شاهنامه از هیچ ارزش دانشگاهی و پژوهشی برخوردار نیستند، شاید که آدم بخواهد همچنین از همه-ی شاهنامه چشم پوشی کند [۵۵]. به هر روی، گمان بُرده میشود که یک چهارم از این نَسک (کتاب)، به بازگویی تاریخ ساسانیان میپردازد. اکنون ما با این نَسک شاهنامه چکار باید کنیم؟ تا همین نزدیکی ها، هنگامیکه زیو روبین، Zeev Rubin، از این میدان پژوهشی خُرده گیری کرد، ایرانشناسان «تشت آب را با این بچه-ی بینوا به بیرون ریختند». و چرا ایرانشناسان با او چنین برخورد کردند؟ برای اینکه پیرامونی را که شاهنامه میسازد یک پیرامون سُرودیک (شاعرانه) است، و گمان بُرده میشود که چنین کار هُنری از آزادی سُرودیک (شاعرانه) برخوردار است، و از اینرو چنین کاری، دارای آزادی بیشتری [برای افسانه بافی] است، بگوییم، در سنجش با کار ابن فرزادک، Ibn Farazdaq، ابن اسحاق، یا تبری، که در میان آنها تاریخ تبری خداینامه را دربر دارد [۵۶] و ما پیوسته از آن برای بازسازی تاریخ ساسانیان بهره میبریم.

این نَسکی که در دسترس هست، بگونه-ی سامانمند (systematically) از آن بخش های تاریخ ساسانیان که در شاهنامه آمده است، بهره میبرد. و این نَسک نشان خواهد داد که شاهنامه تنها یکی از بُنمایه ها نیست، بیشتر اینکه، شاهنامه تنها بُنمایه ای است که ریزگانی (جزییاتی) را در دسترس ما میگذارد که داده های (اطلاعات) رسیده از بُنمایه های دسته یکم تاریخ ساسانیان را می هابند (تأیید می‌کنند)، همانند گواهی ها و نشانه های مَهَند (مهم) مَهر و موم شناسی، یا بُنمایه های دسته دوم تاریخ ساسانیان، همانند تاریخ ارمنستان

بیشپ سِبو (اسقف سبو)، Bishop Sebeos، [۵۷]. شاهنامه در کار پژوهش ما اینگونه سودمند است برای اینکه همانگونه که امیدسالار، خلقی مطلق، و دیگران یادآور شده اند، فردوستی براستی بدون چون و چرا از آن بُنمایه هایی بهره بُرده است که برای گردآوردن کار هُنریش در پیوند با تاریخ میهنی ایران، باورپذیر و اَپستامند (قابل اعتماد) بوده اند [۵۸].

از آنجا که ما در حال بررسیِ فروگیریِ (اشغال) سرزمین های ایران بدستِ عرب ها هستیم، بازگفتِ ها (روایت) در باره-ی «فتوحات» که از گذشتہنگاری کهن عرب ها سرچشمه گرفته است، بسیار مَهَند (مهم) برای پژوهش های ما خواهند بود. همانگونه که آبرت نوت، Albrecht Noth، بیان داشته است، بخش بزرگی از تاریخ هایی که درباره-ی دورانِ چهار خلیفه-ی نخستِ اسلام نگاشته شده اند، به نهاده-ی (موضوع) کشورگشایی های عرب در بیرون از عربستان نیز میپردازند [۵۹]. این بازگفتِ ها (روایت ها) به نام «بازگفتِ های فتوحات» بایگانی شده اند [۶۰]. با واری «بازگفتِ های فتوحات» در پیوند با گزارش های تاریخی خداینامه، ما پی خواهیم بُرد که داوش (ادعای) نوت، Noth، در این باره که ایران نخستین نهاده (موضوع) در گذشتہنگاریِ باستانی عرب ها است، لغزش ناپذیر دُرُست است. ما گواهی خواهیم داد که روش هایی را که گزارشگران برای شناساندن «هجرت»، و ساختار سیاسی خلیفه گری در نگارش های تاریخی شان بکار بُرده اند، همانگونه که آنها در تاریخ تبری نمایان شده اند، و آنها که از او پیروی کرده اند، به گاهشماریِ (chronology) آغازِ فروگیریِ سرزمین های زیر فرمانِ ساسانیان و همچنین تاریخِ آغاز اسلام آسیب زده اند. به هر روی، در اینجا ما مَهَندی (اهمیت) باورمند بودن و ارزش بسیار آسیم (عظیم) گزارشِ سیف بن. عُمَر را برجسته خواهیم کرد، که تبری و پس از او دیگران نخستین گزارش هایشان را در پیوند با ایران و فروگرفته شدن بسیار زود عراق بر آن بُنیان گذاشتند. ما نشان خواهیم داد که با کنار هم گذاشتنِ سُخنِ سنجانه-ی (انتقادی) گزارش های خداینامه با «بازگفتِ های فتوحات» نه تنها پرتویی روشن بر تاریکی های پیمانگان، confederacy،

ساسانی - پارتی خواهیم افکند، بلکه انجام اینکار برای نشان دادن آن هنگامه-ی سرنوشت ساز در تاریخ ساسانیان نیز مهند (مهم) است: فروگیری سرزمین های ساسانی در عراق در آغاز کشورگشایی عرب ها. این یکی از نمونه های بیشماری است که برای ارزیابی آن برآیندی که ما به آن رسیده ایم، به تاریخ آرمنستان روی میآورد.

از آنجا که فرنودهای (دلیل های) گوناگونی با سرشت گذشتہنگاری اسلام در پیوند هستند، پاتریسیا کرون، Patricia crone، گفت که: «یک راه روشن برای پرداختن به تاریخ اسلام، پژوهش درباره-ی شیوه-ی زندگی و رفتار کسان ویژه در این تاریخ است (prosopography)، که این اندیشه او را به نوشتن نسک (کتاب) «بردگان روی اسب ها» ره بُرد: پیدایش و نهادینه شدن ساختار سیاسی اسلام [۶۱]. یک سال پس از اینکه این گفته ها چاپ کاغذی شدند، دُئر، Donner، در نسک (کتاب) «کشورگشایی آغاز اسلام» (The Early Islamic Conquests) سخن پاتریسیا کرون، Patricia crone، را پی گرفت، و همانند او به گذشتہنگاری از راه بررسی زندگی کسان مهم عرب در تاریخ آغاز اسلام پرداخت، بویژه کسانی که در فروگیری و اشغال «هلال حاصلخیز» [۶۲] هماسیده بوده اند (شرکت کرده بوده اند). به واژگونه-ی آن، در برگردان نسک های (کتاب های) تبری که به فروگیری زود بهنگام عراق در آغاز کشورگشایی عرب ها پرداخته اند، گمان بُرده میشود که شمار بُزرگی از شخصیت های مهم ایرانی که در بازگفت های (روایت های) سیف بن عُمر نمایان میشوند، فرآورده-ی (تولید) افسانه بافی های «درخشان» او (سیف بن عُمر) باشند [۶۳]. بنگر میآید که سیف بن عُمر با آسودگی و بگونه-ی سامانمند (systematically) نام ایرانیان و تبارشناسی (genealogies) آنها را از خود در آورده باشد. بازده-ی چنین گزارشی از شخصیت های افسانه ای که او برای ما برجای گذاشته است این شده است که عرب ها به پیکار توده ای از «ارواح» در سرزمین های ایران رفته بودند. و از آنجا که ارواح نمیتوانند کوشا در ساختن تاریخ بهُماسند (شرکت کنند)، روشن نیست که عرب ها در جنگ

هایشان برای فروگیری سرزمین های ساسانی با چه کسانی می‌جنگیده اند. این نَسک (کتاب)، بگونه‌ی فراوان به پژوهش در زندگی شخصیت‌ها می‌پردازد تا «ارواح» شخصیت‌های مهم ایرانی را در واپسین دوران تاریخ ایران باستان به زندگی بازگرداند، بویژه دودمان‌های پارتی. خواننده باید در کوششی که ما برای داستان‌سرایی برپایه‌ی بازسازی تاریخ انجام می‌دهیم، با ما بُردباری نشان دهد.

سرشتِ آن بُنمایه‌هایی (منبع‌هایی) که ما با آنها کار می‌کنیم، به هر روی، پژوهش از راه بررسی زندگی شخصیت‌ها (Prosopographical research) در دوران پایانی تاریخ باستانی ایران را بُغرنج می‌کنند، بویژه هنگامیکه ما در حال پرداختن به آن بخش وابسته به ایران هستیم. اگر از مورد‌های کم چشم‌پوشی کنیم، ولی در نمونه‌های مهم، بُنمایه‌های دسته‌یکم، کمابیش از کاربرد کمتری در سنجش با بُنمایه‌های نوشتاری بیگانه و بومی، برخوردارند. این بُنمایه‌هایی نیز که در پایان به آنها اشاره شد، به نوبه خود، از کاستی‌های خودشان برخوردارند؛ بدون رویکرد (توجه) به اینکه آیا ما داده‌های مان (اطلاعات مان) را از بُنمایه‌های ارمنی، یونانی، سوریه‌ای، یا عربی گهن‌گردآوری کرده باشیم، که دربرگیرنده‌ی «بازگفت‌های فتوحات» هستند، یا هتا از خُداینامه، راستی این است که آنها پس از گذار از میان سده‌ها و پس از انجام گرفتن یک سری دگرگونی‌ها روی آنها بدست نویسندگانی رسیده‌اند که با شیوه‌ی نامگذاریِ پارسی میانه هیچ‌آشنایی نداشته‌اند. بازده‌ی سُخن اینک، در وابستگی به آن بُنمایه‌ای که ما از آن بهره می‌بریم، نام شخصیت‌های تاریخی و کلیدی ایرانی در هنگام برگردان آنها به زبان‌های دیگر واگردانده می‌شوند. ولی همانگونه که ما خواهیم دید، شاهنامه‌ی فردوسی - جُدا از برخی از بُلند پروازهای سَروادیک (شاعرانه) - نام‌ها را با نزدیکی به سرچشمه‌ی پهلوی‌یشان بازمی‌گوید. افزایش بی‌اندازه‌ی پاژنام‌ها (لقب‌ها) در فرهنگ سیاسی و دیوانی ساسانیان این دُشواری را بدتر می‌کند. این جا و آنجا پیش می‌آید که در بُنمایه‌های یونانی و عربی، هر از گاهی پاژنام (لقب)

یک آدم مهم در تاریخ ساسانیان با نام خودویژه-ی (شخصی) او جابجا گرفته میشود. برای اینکه این نهاده (موضع) پیچیده تر شود، در گزارش های عربی بیشتر نام آدم های مهم تاریخی، عربی شده اند. آنچه که در روشن شدن این سردرگمی به ما کمک کند، در آنجا که نام های پارسی میانه به نادرستی سرهم بندی شده اند و در شناسایی کسانی که در بُنمایه های گوناگون با نام ها و پاژنام های گوناگون از آنها یاد میشود، به ما یاری رساند، به هر روی، بسیار مهم برای تبارشناسی اَپرماند (میراث) تاریخ ساسانیان خواهد بود. اگر آیین دوتاکمانی (قبیله ای)، نگهداری از هویت را در آغاز تاریخ عربستان پایندان (تضمین) میکرد- باآنکه ما به خوبی از دغلکاری آنها در تبارشناسی آگاهییم- بدینسان نیز ساختارِ هَنجُمَنی (اجتماعی) پدرسالاری ایران در پایان دوران باستان، و کرامندی (اهمیت) وابسته بودن به یک خانواده که از سوی پدر با هم خویشاوند بوده اند، یک پایندانی (تضمینی) بود برای نگهداری از تبار نیاکان در تاریخ ساسانیان [۶۴]. تبارشناسی تنها دل مشغولی تبارشناسان عرب نبود؛ پَشک (طبقه-ی) بالا در همبودگاه پایورسالاری (سلسله مراتبی) ایران، بویژه دودمان های پارتی، نیز در این میدان چیره دست بودند. از آنجا این پژوهش به بررسی داستان این خانواده ها میپردازد، این نَسک (کتاب) همچنین یک پژوهش تاریخی در رفتار و جایگاه هَنجُمَنی (اجتماعی) پارت ها و سرنوشت دودمان های مهم پارتی در دوران ساسانیان است. در میان بسیاری از شناسایی های که انجام میگردد، بی شک برخی از آنها نادرست و برخی پَتیارک و هَم بَسان (مُتناقض) هستند. به هر روی، اینگونه ناهنجاری ها به آن نمودار بزرگتر آسیبی نخواهند زد که نویسنده-ی این نَسک آنرا درنگر دارد، یانی (یعنی)، و جودِ پیمانگان، confederacy، ساسانی - پارتی.

یک سُخنی که مانده و باید گفته شود، درباره-ی آن داوشی (ادعایی) است که این نَسک از آن دوری میجوید. این نَسک نه تاریخ دیوانسالاری ساسانیان است، و نه تاریخ ترازداری (اقتصادی) آنها که در این بخش پژوهشی بسیار کم کاری شده است. برای بررسی آنچه که پیشتر گفته شد (تاریخ دیوانسالاری

ساسانیان) آله‌گوهایی که میمانند، کارهای کریستنسن، Christensen، ریکا گیزلن، Rika Gyselen، و انبوهی از کار پژوهشگران دیگر در تاریخ ساسانیان است. تاریخ ترازداری (اقتصادی) شاهنشاهی ساسانی همانند یک زمین بی بار و بیابان خشک میماند، و بدبختانه، ما هم گمکی به آن نخواهیم کرد [۶۵]. دره‌الیکه پیمانگان، confederacy، ساسانی- پارتی و آرایش سیاسی- هنجمنی (اجتماعی) و دودمانی در دوران ساسانیان در این نسک پژوهش میشوند، روشن کردن سازوکارهای (mechanisms) دیوانسالاری که به گمک آنها پیمانگان، confederacy، ساسانی - پارتی پا گرفتند، در بیرون از توانایی این نسک (کتاب) خواهند بود. این نسک همچنین یک پژوهش موشکافانه از زندگی دینی ساسانیان نیست. دره‌الیکه ما در پیوند با گستردگی میتراایسم بر دینمداری پارت ها در دوره-ی ساسانی، روی داوش (ادعای) خودمان میمانیم، و امیدواریم که نگاه های مهمی را در درون گرایش های دینی برخی خانواده های پارتی بیاندازیم؛ این نسک نه پژوهش در پرستش میترا است، و نه کوششی برای نشان دادن موشکافانه-ی سرشت آیین میتراایسم که در میان خانواده های گوناگون پارتی چیرگی داشته است. همه-ی آنچه را که ما میخواهیم روشن کنیم این است که نشانه های مهمی برای دوستاکی (محبوبیت) پرستش میترا در خراسان و آذربایجان و همچنین در میان خانواده های پارتی وجود داشته است که زیر فرمانروایی ساسانیان بوده اند؛ و اینکه بازگفت (راویت) پهلَو، Pahlav، از پرستش میترا، ناهمگون است با آن جایگاه میترا، نه تنها در باور مزدایی، بلکه همچنین در میان ساسانیان (پارسیگ). و هتا در اینجا شاید آدم ناگزیر باشد که گرایش های دینی جداگانه-ی پادشاهان ساسانی را نیز بشمار آورد. برای اینکه از برآیند پژوهش شگفت انگیز تازه ای که روی سپهر دینی ساسانیان شده است، و همزمان از نشانه های پرستش میترا در میان خانواده های پهلَو، Pahlav، بهره ببریم، امید است که پژوهش های سپسین درباره-ی تاریخ دینی ایرانیان پس از فروگرفته شدن کشورشان بدست عرب های تازی [۶۶]، اسپاش (فضای) گوناگون دینی

شاهنشاهی ساسانی را بشمار آورند [۶۷]. ما نیاز داریم یک زمانی این پنداشت گنگ را رها سازیم، که هنوز در گوشه و کناره‌هایی چیرگی دارد، که پایبندی بی چون و چرا و فرسختانه به باورهای خشک و سخت دین و آیین زرتشت بود که راه ایرانیان را به سوی دین اسلام آسان ساخت که با برنامه و سامانمند پایه گذاری شده بوده است و از هاگ‌های (حقوق) برابر شهوندان پدافند میکرده است. یک روش شناسی سامانمند (systematic methodology) برای پژوهش درباره‌ی برگشتن ایرانیان از دینشان [۶۸]، و پژوهش‌های موشکافانه‌ی انبوهی از دیگر نهاده‌ها (موضوع‌ها) در واپسین دوران تاریخ ایران باستان، هنوز باید نوآوری (ابداع) و در دستور کار گذاشته شود. دره‌الیکه اینکارها برای انجام شدن برجای مانده‌اند، ما باید خستو شویم (اعتراف کنیم)، همانگونه که نویسنده‌ی این نَسک نیز با این دیدگاه همراه است، که پژوهش‌های ما درباره‌ی دوران پایانی تاریخ باستان ایران در گامه‌های (مرحله‌های) آغازین جای دارند. با پیشکش کردن شماری از دورنماهای گوناگون و ناهمگون، این پژوهش به درگیری‌های فراوانی دامن میزند. ولی این پژوهش اینکار را با خوی یک شاگرد شورشی انجام میدهد که از خواندن زندگی و بیدینانه‌ی یک باور دینی خشک و سخت لذت میبرد. زیرا سرانجام، پرورش این شاگرد شورشی بوده است که راه را برای این کند و کاوی ای (تجزیه و تحلیلی) که در دسترس است، سنگفرش کرده است. این داوش (ادعا) در هنگامه‌ی خواندن این پژوهش نمایان خواهد شد.

یادداشت ها:

There is no consensus among scholars as to when, precisely, [1] Roman and the beginning of the one must date the end of the early Byzantine empire. Dates varying from the early fourth to the seventh century have been proposed. A district near present-day Istanbul (the former Byzantine [2] Kadiköy, Chalcedon was an ancient capital, Constantinople), called maritime town in the Roman province of Bithynia. نیسنگی در نزدیکی استانبول کنونی

Sebeos, *The Armenian History Attributed to Sebeos*, Liverpool [3] with notes by Robert Thomson, University Press, 1999, translated Historical Commentary by James Howard–Johnston with assistance from Tim Greenwood (Sebeos 1999), part I, pp. 78–79 and part II, Sebeos 1999, p. xxiv. p. 212. تاریخ ارمنستان.

Christensen, Arthur, *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhagen, [4] 1944 (Christensen 1944). See also page 7 and §2.1.1 below.

Throughout this study, the term Parthian, referring to various [5] used in contradistinction to the term powerful Parthian families, is Arsacid. As we shall see in greater detail in §1.1, the Arsacids were the particular dynastic branch of the Parthians who ruled Iran 226 CE. For a definition of from about 250 BCE to about dynasticism as used in this study, see §2.1.2.

Shahbazi, Shapur, 'On the Xwadāy-Nāmag', *Acta Iranica*: [6] Papers in Honor of Professor Ehsan Yarshater *VXI*, (1990), pp. 218–223 (Shahbazi 1990); see also page 171ff.

The Middle Persian term for Parthian. [7] For the geographical extent of these domains, see footnote [8] 145.

Our conceptualization of any given system of government as a [9] centralized or decentralized

polity, needless to say, ought not entail any value judgments as to the successful functioning of that polity.

Toumanoff, C., *Studies in Christian Caucasian History*, [10] Georgetown University Press, 1963 (Toumanoff 1963); see §2.1.2 below.

While a detailed analysis of the S^urens will not be [11] undertaken in this study, they were in fact an integral part of this confederacy.

Sebeos 1999, part II, p. 212. [12]

For an elaboration of this, see page 15ff below.[13]

As we shall see, the implications of what might initially seem [14] to be a minor chronological recalculation, are in fact far-reaching.

20According to the generally accepted chronology, the [15] Prophet Muh.ammad was born sometime in 570 CE and died in 632 CE.

), also known as the Wars حروب الردة The Ridda wars (Arabic: [16] of Apostasy, were a set of military campaigns against the rebellion Abu Caliphof several Arabian tribes against the died. The Muhammad AD, after prophet 633and 632 during Bakr revolts, in Islamic historiography later interpreted as religious, were in reality mainly political. However, these revolts also had a had become the centre of a social and Medinareligious aspect: political system, of which religion was an integral part; consequently it was inevitable that any reaction against this system would have a religious aspect.

footnote 900.[17]

22See §3.5.

These latter two themes will be addressed in detail in a [18] sequel to this study.

<http://en.wikipedia.org/wiki/Transoxiana> [19]

See footnote 77. [20]

<http://www.heritageinstitute.com/zoroastrianism/parthia/region.htm>

For the historical boundaries of Media, see Dandamayev, M. [21] and Medvedskaya, I., 'Media', in Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopaedia Iranica*, New York, 2007 (Dandamayev and Medvedskaya 2007).

Kaegi, Walter, *Byzantium and the Early Islamic Conquests*, [22] Cambridge University Press, 1992

(Kaegi 1992), pp. 1–2.

Donner, Fred M., *The Early Islamic Conquests*, Princeton [23] University Press, 1981 (Donner 1981), p. ix and p. 8, respectively.

To give the reader a sense of this, one needs only mention [24] the impressive series launched by Irfan Shahîd, *Byzantium and the Arabs*, in which, in multi-volume format, the author has thus far treated the fifth and sixth centuries of this relationship. Shahîd, *Byzantium and the Arabs in the Sixth Century, Volume 1, Part 1: Political and Military History*, Dumbarton Oaks Research Library and Collection, Washington, 1995 (Shahîd 1995). Equally remarkable for the depth of its scholarship, is the series edited by Averil Cameron on *The Byzantine and Early Islamic Near East*. In this series see, for example, Cameron, Averil and Conrad, Lawrence I. (eds.), *The Byzantine and Early Islamic Near East, III: States, Resources and Armies*, Princeton, 1995, papers of the Third Workshop on Late Antiquity and Early Islam (Cameron and Conrad 1995). An article by Zeev Rubin on the reforms of Khusrow I is included in the volume mentioned here. It must be said that the proclivity of the majority of Iranists, who in the wake of the Iranian revolution of 1978–79 have been obsessed with the modern and contemporary history of Iran, has also exacerbated this void in the field. Those who, like the present author, adhere to a long *durée* conceptualization of pre-modern history, will reckon that on some fundamental level, the implications of the present work also engage contemporary Iranian history.

We will use here the second edition, Christensen 1944. [25] Nöldeke, Theodore, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit [26] der Sasaniden*, Leiden, 1879 (Nöldeke 1879).

A more in depth analysis of his thesis will be given in §2.1.1. [27] Yarshater, Ehsan, 'Iranian National History', in Ehsan [28] Yarshater (ed.), *Cambridge History of Iran: The Seleucid, Parthian, and Sasanian Periods*, vol. 3(1), pp. 359–477, Cambridge University

[]Press, 1983b (Yarshater 1983b).
In the Iranian religious tradition, Kay^umarth or Gay^omart, [29]
literally meaning the mortal man,
was the protoplast of man. See Shaki, Mansour, 'Gay^omart', in
Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopaedia
Iranica*, New York, 2007a (Shaki 2007a).
Shahbazi refers to this as the Ctesian method of historical [30]
writing, that is, the superimposition
of contemporary histories onto remote antiquity.
caesaropapism[31]

پادشاه همزمان بالاترین جایگاه دینی را هم در دست دارد.
(caesaropapism) شیوه ای از یک حکومت گیتیگرا (سکولار) که در آن

Boyce, Mary, 'The Parthian G^os^oan and Iranian Minstrel [32]
Tradition', *Journal of the Royal Asiatic
Society* 1, (1957a), pp. 10–45 (Boyce 1957a).
Nöldeke had already postulated this, but he had not examined [33]
it in any detail in his pioneering
work on the Iranian national epic.
Gignoux, Philippe, 'Problèmes de distinction et de priorité des]34[
Prolegomena to the Sources on the sources', in J. Harmatta (ed.),
History of Pre-Islamic Central Asia, pp. 137–141, Budapest, 1979
(Gignoux 1979). It is not clear where exactly in Gignoux's scheme
we should put the Xwad^oay-N^oamag.

Gyselen, Rika, *The Four Generals of the Sasanian Empire: [35]
of Conferenze, Rome, 2001a Some Sigillographic Evidence*, vol. 14
(Gyselen 2001a). For an enumeration of these seals, see notes 473
477, as well as Table 6.3 on page 470. and
Significantly, the author became apprised of these seals after [36]
of this study based on literary she had already formed the theses
narratives.

Gyselen, Rika, 'Nouveaux matériaux', *Studia Iranica* 24, [37]
p. 180. (2002), pp. 61–69 (Gyselen 2002), here
For a synopsis of the history of the Arsacids in Armenia and [38]
sources for further study, see
Chaumont, M.L., 'Armenia and Iran: The pre-Islamic Period', in
Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopaedia
Iranica*, pp. 417–438, New York, 1991 (Chaumont 1991). Also see
192. page 43 and footnotes 82 and

The author has merely been able to peck at this important [39] fount of information for Sasanian history and the Sasanian–Parthian confederacy. It is hoped that future studies will further integrate this crucial Armenian dimension of Sasanian history into the late antique history of Iran.

Thanks to the tireless efforts of scholars of Armenian history [40] translated a substantial collection who have admirably edited and of the primary sources of this history, students of the late antique history of Iran who have no knowledge of Armenian, such as the linguistic barrier and access this author, can now overcome this important historical corpus. These sources will be listed in the course of this study.

See, among others, the introduction by Robert W. Thompson [41] to *El the Armenian War*, Harvard University Press, 1982, translated and commentary by R. Thomson (1982), pp. 1–3.

Garsoian, Nina G., *Armenia between Byzantium and the Sasanians*, London, 1985b (Garsoian 1985b).

Lang, David M., 'Iran, Armenia, and Georgia', in Ehsan Yarshater (ed.), *Cambridge History of Iran: The Seleucid, Parthian, and Sasanian Periods*, vol. 3(1), pp. 505–537, Cambridge University Press, 1983 (Lang 1983); Garsoian 1985b; Russell, James R., 'Armenia and Iran: III Armenian Religion', in Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopaedia Iranica*, pp. 438–444, New York, 1991 (Russell 1991).

Russell, James R., 'On the Armeno-Iranian Roots of Mithraism', in John R. Hinnells (ed.), *Studies in Mithraism*, pp. 553–565, Rome, 1990b (Russell 1990b). See §5.4.4.

Yarshater 1983b, pp. 360–363. [45]

abarī, Muh.ammad b. Jarīr, *Ta-rīkh al-Rusul wa 'l-Abnā'*, by M.J. de Goeje (T. *Mulūk (Annales)*, Leiden, 1879–1901, edited by M.J. de Goeje (1879–1901).

abarī, Tehran, 1959, edited by Bal'amī, *Tarjumih-i Tarīkh-i Tārikh-i T.* [47] by M.J. Mashkur (Bal'amī 1959).

Tha'alibī, Abū Mansūr, *Ghurar Akhbār Mulūk al-Furs* [48] Zotenberg (Tha'alibī wa Sīyarihī, Paris, 1900, edited by H. Zotenberg (1900).

- H.anifa Ah. mad, Akhbār al-T. iwāl, Cairo, Dinawari, Abu[49]
Jamal al-Din al-Shayyal 1960, edited by Abd al-Mun'im 'Amir
(Dinawarī 1960).
- Ibn Balkhī, Fārsnāma, Shiraz, 1995, edited by Mansur [50]
Rastgar Fasai (Ibn Balkhī 1995).
- Ya,qūbi, Ah. mad b. Abī Ya,qūb, Ibn Wādih qui Dicitur [51]
al-Ya,qūbī, Historiae, Leiden, 1969,
edited by M.T. Houtsma (Ya,qūbi 1969).
- 55For other chronicles, such as Bīrūnī, Muh.ammad b. Ah. [52]
mad, Athār al-Bāqiya, Tehran, 1984,
translated by Akbar Danasirisht (Bīrūnī 1984), Bīrūnī,
Muh.ammad b. Ah. mad, The Chronology
of Ancient Nations, London, 1879, translation by C.E. Sachau
(Bīrūnī 1879); or Masūdī, Alī b.
H.
usayn, Murūj al-Dhahab wa Ma'adin al-Jawhar, Paris, 1869,
1869), which provide edited by Barbier de Meynard (Masūdī
other significant information pertaining to Sasanian history, see
1983b, pp. 360–363. Yarshater
Shahbazi, Shapur, Ferdowsī: A Critical Bibliography, Center [53]
for Middle Eastern Studies, Harvard
University Press, 1991d (Shahbazi 1991d).
- 57For Abū Mansūr, see, among others, Motlagh, Djalal [54]
Khaleghi, 'Yikī Mihtarī Būd Gardan-far
'az', Majallih-i Dānishkadīh-i Adabīyat o 'Ulūm-i Insāni-i
Dānishgāh-i Ferdowsī 13, (1977), pp. 197–
215 (Motlagh 1977); and Pourshariati, Parvaneh, Iranian Tradition
inT.
- Khurāsān, Ph.D. thesis, Columbia University, 1995 (Pourshariati 1995), Ch. II.
- 58Naturally, students and scholars of Iranian myths, legends [55]
appalled by this. For they and pre-history may be justifiably
regularly appeal to the Shāhnāma for assessing this dimension
of Iranian
history and identity. Besides, through the Ctesian method we will
see examples of pertinent
information on Sasanian history hidden even within these
legendary tales.
- 59Nöldeke 1879, pp. xxi–xxii apud Yarshater 1983b, p. 360.[56]
60Sebeos 1999.[57]
- 61Omidshah, Mahmoud, 'The Text of Ferdowsi's Shāhnāma [58]
and the Burden of the Past', Journal

of the American Oriental Society 118, (1998), pp. 63–68, review of Olga M. Davidson's *Poet and Hero in the Persian Book of Kings* (Omidstalar 1998); Omidstalar, *Journal of the American Oriental Society* 116, (1996), pp. 235–242 (Omidstalar 1996); Mahmoud, 'Could al-Tha'alibī Have Used the Omidstalar, *Shāhnāma as a Source?*', in *Jostārḥāy-i Shāhnāma-shināsī*, pp. 113–126, Tehran, 2002 (Omidstalar 2002); Motlagh, Djalal Khaleghi, 'Badīhih Sarāy-i Shāhnāma', in *Jostārḥāy-i Shāhnāma-shināsī*, pp. 153–167, Tehran, 2002 (Motlagh 2002).

62Noth, Albrecht, *The Early Arabic Historical Tradition: A Source Critical Study*, Princeton, 1994, second edition in collaboration with Lawrence I. Conrad, translated by Michael Bonner (Noth 1994), p. 31.

For a more detailed discussion, see §3.1.1 below.[60]

64Crone, Patricia, *Slaves on Horses: The Evolution of Islamic Polity*, Cambridge University Press, 1980 (Crone 1980), here, p. 16. [62]

هلال حاصلخیز (به عربی: **هلال خصیب**) به معنی داسه بارور))، نام بخش تاریخی از خاور میانه و درب‌گیرنده بخش‌های خاوریدریای مدیترانه، میانرودان و مصر باستان می‌باشد. این نام نخستین بار از سوی جیمز هنری بریستد باستانشناس دانشگاه شیکاگو بر این بخش از جهان گذارده شد.

داسه بارور با رودهای نیل، دجله، فرات و رود اردن سیراب می‌شود. این منطقه از باختر به دریای مدیترانه، از شمال به بیابان سوریه و از دیگر سویها به شبه جزیره عربستان و خلیج فارس و دیگر بخش‌های مدیترانه محدود می‌شود. داسه بارور امروزه کشورهای مصر، اسرائیل، لبنان و نیز کرانه باختری رود اردن و نوار غزه و بخش‌هایی از اردن، سوریه، عراق، جنوب شرقی ترکیه، غرب و جنوب غربی ایران را درب‌می‌گیرد. جمعیت داسه بارور را امروزه نزدیک به ۱۲۰ میلیون یا دست کم یک‌چهارم جمعیت کل خاور میانه تخمین می‌زنند.

T.abarī, *The Challenge to the Empires*, vol. XI of *The History* [63] and annotated by Khalid of T.abarī, Albany, 1993, translated by Yahya Blankinship (T. abarī 1993). See §1.2.[64]

Except sporadically and in passing, moreover, scholarship has [65] yet to engage the dialectic of the natural environment and human agency in Sasanian history. works, as well as Michael Morony and Fred M. Donner's Christensen, Peter, *The Decline of Iranshahr: Irrigation and the History of the Middle East 500 B.C. to 1500* Environments in valuable A.D., Copenhagen, 1993b (Christensen 1993b), are exceptions to this.

I owe this terminology to my good friend and colleague Dr. [66] Asef Kholdani. As the process of conversion in Iran took many centuries to complete, the dichotomous conceptualization of history of Iran into pre-Islamic and Islamic periods seems unwarranted and superficial for the purposes of this study. As this study hopes to establish, the political and cultural currents of Iranian history in the period under study fall more properly into late antique history of Iran, the Islamic periodization marking an artificial watershed imposed on this history.

69The multifarious character of Islamic sectarian movements [67] in early medieval Iran is itself a testimony to the source which fed it. Madelung, Wilferd, *Religious Trends in Early Islamic Iran*, Albany, 1988 (Madelung 1988); Madelung, Wilferd, *Religious and Ethnic Movements in Medieval Islam*, Brookfield, 1992 (Madelung 1992); Madelung, Wilferd, *Islam, London, 1985* Religious Schools and Sects in Medieval (Madelung 1985).

The only viable study on this crucial topic thus far remains [68] Bulliet, Richard W., *Conversion to Islam in the Medieval Period: An Essay in Quantitative History*, Harvard University Press, 1979 (Bulliet 1979). See our discussion in §6.2; also see Choksy, Jamsheed K., *Conflict and Cooperation: Zoroastrian Subalterns*